

کتاب اول
در امور مدنی



بخش اول - کلیات

ماده ۱: آیین دادرسی مدنی، مجموعه اصول و مقرراتی است که در مقام رسیدگی به امور حسبی و کلیه دعاوی مدنی و بازرگانی در دادگاه‌های عمومی، انقلاب، تجدیدنظر، دیوان عالی کشور و سایر مراجعی که به موجب قانون موظف به رعایت آن می‌باشند به کار می‌رود.

مواد قانونی مرتبط:

- ۱- ماده ۱۵۹ قانون اساسی: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن‌ها منوط به حکم قانون است.»
- ۲- ماده ۱۵ قانون آیین دادرسی کیفری: «پس از آنکه متهم تحت تعقیب قرار گرفت، زبان‌دیده از جرم می‌تواند تصویر یا رونوشت مصدق تمام ادله و مدارک خود را جهت پیوست به پرونده به مرجع تعقیب تسلیم کند و تا قبل از اعلام ختم دادرسی، دادخواست ضرر و زیان خود را تسلیم دادگاه کند. مطالبه ضرر و زیان و رسیدگی به آن، مستلزم رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.»

نظریات مشورتی:

- ۱- نظریه ۱۳۹۰/۱۱/۲۹-۷/۴۷۷۴: «تعیین تعداد اوقات و پرونده‌هایی که در هر روز باید مورد رسیدگی دادگاه قرار گیرد از اختیارات قاضی دادگاه است که با توجه به حجم کار و امکانات دادگاه بضاعت قاضی به نحو متعارف انجام می‌شود و در قانون تعداد حداقلی تعیین نشده است.»
- ۲- نظریه ۱۳۹۱/۶/۲۱-۷/۱۲۳۹: «با توجه به این که دادگاه باید به موضوع رسیدگی نماید و اهمیتی که قانون‌گذار برای رسیدگی قائل شده است طرح دعوی در شعب ویژه نیز مستلزم تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی است.»

ماده ۲: هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذنبفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.

مواد قانونی مرتبط:

- ۱- به ماده ۴۸ همین قانون رجوع شود.

آرای وحدت رویه:

- ۱- رأی شماره ۷۱۴ - ۱۳۸۸/۱۲/۱۱: «طبق اصل ۳۴ قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید ... و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد» انتخاب وکیل هم بنا به حکم مقرر در اصل سی و پنجم قانون اساسی از حقوق اصحاب دعواست و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز با تأکید بر حق متداعیین در انتخاب وکیل، در ماده ۲ مقرر داشته: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی کند مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم‌مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند.» و در ماده ۳۹ تصریح کرده: «در صورتی که وکیل استعفای خود را به دادگاه اطلاع دهد، دادگاه به موکل اخطار می‌کند که شخصاً



یا توسط وکیل جدید، دادرسی را تعقیب نماید...» همچنین قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ در فصل هشتم در قسمت اخیر ماده ۳۴ یادآور شده که اجرای مقررات این فصل نباید حق تظلم و مراجعه مستقیم و بدون مانع اشخاص به دادگاه‌ها و دیوان عالی کشور را از آنان سلب نماید، بنابراین به نظر اکثریت قریب به اتفاق اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور برای اقامه دعای حقوقی، شکایت از آراء و دفاع از آنها دخالت وکیل قانوناً الزامی نیست و دادنامه شماره ۱۲۲۰ - ۱۳۸۵/۸/۲۷ شعبه پانزدهم دادگاه تجدیدنظر استان تهران که با این نظر مطابقت دارد نتیجتاً صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد.»

این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۰/۷/۵-۷/۳۵۴۳: «با توجه به اصل ۱۵۹ قانون مجازات اسلامی و با رعایت ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی دعوی ابطال بیع‌نامه قابل استماع و رسیدگی بوده و منع قانونی در رسیدگی به آن وجود ندارد ولی دعوی اثبات وقوع معامله اگر به منظور اثبات مالکیت باشد با توجه به رأی وحدت رویه ۵۶۹ - ۱۳۷۰/۱۰/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور این خواسته فقط نسبت به املاک ثبت نشده قابل استماع و رسیدگی می‌باشد و نسبت به املاک ثبت شده مغایر با مقررات مواد ۲۲، ۴۶ و ۴۸ قانون ثبت اسناد و املاک بوده و غیرقابل استماع می‌باشد به استثنای مواردی که به موجب قانون خاص تجویز گردیده مانند دعوی تنفیذ و یا تأیید تاریخ اسناد عادی موضوع تبصره ذیل ماده ۷ قانون اراضی شهری.»

۲- نظریه ۱۳۹۲/۶/۵-۷/۹۲/۱۰۶۹: «با توجه به حق تنظیم‌خواهی مندرج در اصل ۱۵۹ قانون اساسی صرف پیش‌بینی حق فسخ یک‌طرفه قرارداد در موارد فسخ قراردادی و تصریح به عدم نیاز به رجوع به مراجع قضائی و یا حتی سلب حق اعتراض مشروط‌علیه از اعمال فسخ یک طرفه مشروط‌له مانع تنظیم‌خواهی و مراجعه مشروط‌علیه معترض به فسخ به دادگاه نیست و در صورت اقامه دعوی، محکمه مطابق تکلیف مقرر در مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مکلف به رسیدگی ماهیتی نسبت به دعوی و صدور حکم نفیاً یا اثباتاً در مورد آن می‌باشد.»

ماده ۳: فضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعای رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.

تبصره - چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- ۴- به ماده ۹۲ همین قانون رجوع شود.

۲- اصل ۳۴ قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هرکس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند این‌گونه دادگاه‌ها را در دسترس داشته باشند و هیچ‌کس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد.»



۳- اصل ۶۱ قانون اساسی: «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل‌وفصل دعوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.»

۴- اصل ۱۶۷ قانون اساسی: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

۵- ماده ۵۹۷ قانون تعزیرات مصوب ۷۵: «هر یک از مقامات قضائی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود اینکه رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد یا برخلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یک سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضائی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد.»

۶- ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری: «دادگاه پس از اعلام ختم دادرسی با استعانت از خداوند متعال، با تکیه بر شرف و وجدان و با توجه به محتویات پرونده و ادله موجود، در همان جلسه و در صورت عدم امکان در اولین فرصت و حداکثر ظرف یک‌هفته به انشای رأی مبادرت می‌کند. رأی دادگاه باید مستدل، موجه و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن صادر شده است. تخلف از صدور رأی در مهلت مقرر موجب محکومیت انتظامی تا درجه چهار است.»

آرای وحدت رویه:

۱- رأی شماره ۶۷۵ - ۱۳۸۴/۲/۱۳: «به موجب تبصره ماده ۳۴ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب ۱۳۸۰ به وزارتخانه‌های مذکور در این قانون اجازه داده شده، برای جبران تعهدات و خسارت مربوطه، معادل مابه‌التفاوت ریالی نرخ روز ارز کلیه ارزهای پرداختی به دانشجویان در زمان بازپرداخت و نرخ پرداخت شده‌ی قبلی را مطابق آیین‌نامه اجرائی مربوطه، از دانشجویان بورسیه یا اعزامی یا ضامن‌های آنان یا متضامناً دریافت نمایند و مفاد این تبصره با عنایت به قسمت اخیر ماده ۲ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ به گذشته تسری یافته و قراردادهای تنظیمی بین ضامن و وزارتخانه‌های مورد نظر قانون مورد بحث نیز با توجه به ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نمی‌تواند مانع حاکمیت مفاد تبصره مزبور باشد. بنا به مراتب به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان تهران صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد.»

این رأی وفق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم‌الاتباع است.

ماده ۴: دادگاه‌ها مکلفند در مورد هر دعوا به‌طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.

مواد قانونی مرتبط:

۱- اصل ۱۶۶ قانون اساسی: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.»

۲- ماده ۹ ق.ت.د.ع. و ا: «قرارها و احکام دادگاه‌ها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشاء رأی بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود.»

**نظریات مشورتی:**

۱- نظریه ۷/۲۵-۱۳۸۳/۱/۱۰: باتوجه به اصل ۱۶۶ قانون اساسی که مقرر داشته: «حکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است.» و با عنایت به ماده ۴ ق.ا.د.م. ۱۳۷۹ تشخیص نحوه انشای رأی یا نوع تصمیمی که دادگاه در رسیدگی به هر پرونده باید اتخاذ کند براساس مستندات قانونی و اصول و قواعد دادرسی و وضعیت خاص هر پرونده با دادگاه رسیدگی‌کننده است. بنابراین در صورتی که خواهان نتواند دعوی خود را در دادگاه ثابت کند و دادگاه با توجه به محتویات پرونده بدین لحاظ حکم به عدم ثبوت دعوی صادر نماید، چنین تصمیمی فاقد اشکال قانونی است.»

ماده ۵: آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدیدنظر باشند.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۳۳۰ همین قانون رجوع شود.

ماده ۶: عقود و قراردادهایی که مخل نظم عمومی یا برخلاف اخلاق حسنه که مغایر با موازین شرع باشد در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به بند ۲ ماده ۳۷۱ همین قانون رجوع شود.

۲- اصل ۱۷۰ قانون اساسی: «قضات دادگاه‌ها مکلفند از اجرای تصویب‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌های دولتی که مخالف با قوانین و مقررات اسلامی یا خارج از حدود اختیارات قوه مجریه است خودداری کنند و هر کس می‌تواند ابطال این‌گونه مقررات را از دیوان عدالت اداری تقاضا کند.»

۳- ماده ۱۰ قانون مدنی: «قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد نموده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است.»

۴- ماده ۹۷۵ قانون مدنی: «محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود به موقع اجراء گذارد اگرچه اجراء قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد.»

ماده ۷: به ماهیت هیچ دعوایی نمی‌توان در مرحله بالاتر رسیدگی نمود تا زمانی که در مرحله نخستین در آن دعوا حکمی صادر نشده باشد، مگر به موجب قانون.

**مواد قانونی مرتبط:**

۱- به مواد ۱۳۰، ۱۳۵، ۳۵۷، ۳۶۳ و ۴۳۹ همین قانون رجوع شود.

ماده ۸: هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- ماده ۵۷۶ قانون تعزیرات مصوب ۷۵: «چنانچه هر یک از صاحب منصبان و مستخدمین و مأمورین دولتی و شهرداری‌ها در هر رتبه و مقامی که باشد از مقام خود سوء استفاده نموده و از اجرای اوامر کتبی دولتی یا اجرای قوانین مملکتی و یا اجرای احکام یا اوامر مقامات قضائی یا هرگونه امری که از طرف مقامات قانونی صادر شده باشد جلوگیری نماید به انفصال از خدمات دولتی از یک تا پنج سال محکوم خواهد شد.»

۲- به ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ (قوانین خاص) رجوع شود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۷۵۳/۷۹۲-۷/۴/۲۴-۱۳۹۲/۴/۲۴: با توجه به ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مادامی که ابراء ذمه زوج از ناحیه زوجه محکوم‌لها یا اسقاط حق مهریه موضوع حکم از ناحیه محکوم‌له محرز نباشد، حکم قطعی محکومیت زوج به پرداخت مهریه لازم‌الاجراست.

ماده ۹: رسیدگی به دعاوی که قبل از تاریخ اجرای این قانون اقامه شده به ترتیب مقرر در این قانون ادامه می‌یابد. آرای صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظر و فرجام تابع قوانین مجری در زمان صدور آنان می‌باشد مگر اینکه آن قوانین خلاف شرع شناخته شود. نسبت به کلیه قرارهای عدم صلاحیتی که قبل از تاریخ اجرای این قانون از دادگاه‌ها صادر شده و در زمان اجرای این قانون در جریان رسیدگی تجدیدنظر یا فرجامی است به ترتیب مقرر در این قانون عمل می‌شود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۳ همین قانون رجوع شود.

۲- ماده ۴ قانون مدنی اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد مگر اینکه در قانون، مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.

آرای وحدت رویه:

۱- رأی وحدت رویه شماره ۷۱-۱۳۵۳/۹/۴: «نظر به اینکه ماده ۱ قانون روابط مالک و مستأجر صراحت دارد بر اینکه (هر محلی که برای پیشه و کسب و تجارت یا سکنی تا به حال اجاره داده شده یا بعداً اجاره داده شود مشمول مقررات این قانون خواهد بود) و به موجب ماده ۲۶ کلیه مقررات و قوانین که با مفاد این قانون مغایر باشد، ملغی گردیده و قوانین مزبور فقط در مواردی که از شمول این قانون خارج است، اعتبار دارد و با التفات به این‌که تبصره ۱ ماده ۲۳ در مواردی که از شمول این قانون روابط مالک و مستأجر را حتی به احکام قطعی که هنوز اجرا نگردیده تسری داده است و با توجه به مفاد ماده ۹ ق.آ.د.م که مقرر می‌دارد، احکام و قراردادهای باید اساساً طبق قانونی که در زمان صدور لازم‌العمل است صادر گردد، بنا به جهت مذکور قانون روابط مالک و مستأجر در نقاطی که در تاریخ صدور رأی لازم‌العمل باشد، به کلیه دعاوی که قبلاً طرح شده و در جریان است نیز تسری خواهد داشت. این رأی طبق قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ لازم‌الرعايه خواهد بود.»



۲- رأی شماره ۷۴۵ - ۱۳۹۴/۸/۲۶: «نظر به اینکه ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مقرر می‌دارد: «آراء صادره از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظر و فرجام، تابع قوانین مجری در زمان صدور آنان می‌باشد.» و با عنایت به اینکه بر حسب مستفاد از ماده ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر ... مصوب ۱۳۷۶/۸/۱۷، آراء محکومیت مرتکبین جرایم مواد مخدر به استثنای احکام اعدام که تا تاریخ ۱۳۹۴/۳/۳۱ صادر گردیده، قطعی و لازم‌الاجرا است و در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ مقررات خاصی برای تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی نسبت به این آراء وضع نگردیده است، بنابراین مقررات این قانون راجع به اعتراض به آراء با لحاظ حکم مقرر در ماده ۴ قانون مدنی که مقرر می‌دارد «اثر قانون نسبت به آتیه است و قانون نسبت به ماقبل خود اثر ندارد، مگر اینکه در خود قانون مقررات خاصی نسبت به این موضوع اتخاذ شده باشد.» منصرف از آراء مورد اشاره است، بر این اساس، آراء شعب سی و هشتم و چهل و چهارم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد، صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون اخیرالذکر در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.»

۳- رأی شماره ۷۴۳ - ۱۳۹۴/۸/۵: «آنچه که در ماده ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و ... آمده، نظارت و رسیدگی یک‌جانبه‌ای بود که حتی بدون درخواست محکوم به اعدام از سوی رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور اعمال می‌گردید و کیفیت رسیدگی اصولاً قابل قیاس با چگونگی تجدیدنظرخواهی از احکام نبود. نظر به اینکه ماده ۳۲ قانون یاد شده مطابق ماده ۵۷۰ قانون آیین دادرسی کیفری صریحاً نسخ شده و قابلیت اجرا ندارد و بر اساس قانون منسوخ نمی‌توان اقدامی معمول داشت و با توجه به صدر و ذیل ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی که مشعر بر اجرای قوانین شکلی و تشریفاتی در خصوص قضایایی است که سابق بر تصویب آنها مطرح شده و در جریان رسیدگی است (و عطف به ماسبق شدن این قوانین را تجویز کرده است) و نظر به اینکه احکام اعدام متهمان به ارتکاب جرایم مواد مخدر، به لحاظ عدم قطعیت قابلیت اجرا ندارد و با عنایت به اینکه ماده ۴۲۸ قانون آیین دادرسی کیفری آراء صادر شده درباره جرایمی را که مجازات قانونی آنها سلب حیات است علی‌الاطلاق قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور دانسته و موجبی وجود ندارد که احکام اعدام متهمان مذکور را از شمول حکم عام و کلی این ماده مستثنی بدانیم، بنا به مراتب، به نظر اکثریت قاطع اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، احکام یاد شده قابل فرجام‌خواهی در دیوان عالی کشور است و رأی شعبه ۴۸ دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود. این رأی مطابق ماده ۴۷۱ قانون اخیرالذکر برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها و سایر مراجع لازم‌الاتباع است.»

باب اول - در صلاحیت دادگاه‌ها

فصل اول - در صلاحیت ذاتی و نسبی دادگاه‌ها

ماده ۱۰: رسیدگی نخستین به دعوی، حسب مورد در صلاحیت دادگاه‌های عمومی و انقلاب است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد.



مواد قانونی مرتبط:

۱- اصل ۱۵۹ قانون اساسی: «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است. تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است.»

آرای وحدت رویه:

۱- رأی وحدت رویه شماره ۴۷-۱۷/۱۰/۱۳۶۳: «مرجع رسیدگی نسبت به اعتراض و شکایت از تصمیم کمیسیون اداری پنج نفری موضوع ماده واحده لایحه قانونی راجع به تعیین هیئت پنج نفری جهت انجام وظایف سازمان‌های عمران اراضی شهری در استان‌ها، دیوان عدالت اداری است.»

راجع به مرجعیت عام دادگستری در اصل یک صد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر شده که مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و در مورد صلاحیت دادگاه‌ها در رسیدگی به دعاوی مدنی ماده ۱ قانون آیین دادرسی مدنی مطرح است به این که رسیدگی به کلیه دعاوی مدنی راجع به دادگاه‌های دادگستری است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری معین کرده است و اما موضوع بحث در پرونده‌های مطروحه، تشخیص مرجع رسیدگی نسبت به اعتراض و شکایات از تصمیم کمیسیون اداری پنج نفری موضوع ماده واحده لایحه قانونی راجع به تعیین هیئت پنج نفری جهت انجام وظایف سازمان‌های عمران اراضی شهری در استان‌ها مصوب بهمن‌ماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان نقض قوانین بوده که این نحوه شکایت از انواع دعاوی و امور ترافعی محسوب نمی‌شود تا نیاز به رسیدگی و قطع و فصل در مراجع قضایی دادگستری داشته باشد بلکه از جمله مواردی است که رسیدگی و اظهارنظر نسبت به آن بر طبق ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری در حدود صلاحیت آن دیوان تعیین شده است فلذا این‌گونه شکایات باید به آن مرجع تسلیم گردد. این رأی برابر قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیرماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و برای دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

۲- رأی وحدت رویه شماره ۵۳-۱۳۶۲/۳/۲: «هر نوع دعوا مربوط به قانون اراضی شهری مطرح شود. دارای وصف دعاوی دولت و مرجع رسیدگی به این گونه دعاوی دادگاه عمومی یا دادگاه شهرستان است.»

از ماده اول قانون اراضی شهری که در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۷ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده چنین مستفاد است که در حقوق و اختیارات و اقتداراتی که به موجب این قانون برای دولت شناخته شده و من حیث حق حاکمیت دولت است و بدیهی است که اعمال حقوق حاکمیت دولت به‌وسیله سازمان زمین شهری که به موجب اساسنامه مورخه ۱۳۶۱/۳/۳۰ مصوب هیئت وزیران تشکیل شده است و به‌صورت شرکت دولتی اداره شود موجب تغییر عنوان و وصف حق دولت که از اصل حاکمیت ناشی گردیده و نشأت می‌گیرد نخواهد بود.

با این تقدیر هر نوع دعوایی که در اجرای قانون اراضی شهری به وسیله مرجع اجرایی این قانون با اشخاص حقیقی و حقوقی مطرح شود دارای وصف دعاوی دولت و مشمول بند ۱ از ماده ۱۶ از قانون آیین دادرسی مدنی و مرجع رسیدگی به این گونه دعاوی دادگاه عمومی یا دادگاه شهرستان می‌باشد. بنابر مراتب حکم شعبه دوم دادگاه عمومی حقوقی کرمان که پس از رسیدگی به دعوی مطروحه ناشی از اجرای قانون اراضی شهری صادر شده و برابر با موازین قانونی تشخیص می‌شود. این رأی به اکثریت صادر شده و مستنداً به ماده ۱۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب اول مرداد ماه ۱۳۳۷ در موارد مشابه برای دادگاه لازم‌الاتباع است.»

۳- رأی شماره ۶۷۰ - ۱۳۸۳/۹/۱۰: «بموجب اصل یک صد و پنجاه و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است و تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است و طبق ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، صلاحیت دادگاه‌های دادگستری، در رسیدگی به دعاوی، عام است مگر در مواردی که قانون مرجع دیگری را تعیین کرده باشد. با این مقدمه و با توجه به اینکه علی‌الاصول و برحسب مستفاد از ماده ۲ و بند ۵



ماده ۵۱ و بند ۳ ماده ۲۹۶ و شقوق ۱ و ۲ ماده ۴۲۶ قانون اخیرالذکر، دادگاه‌ها در حدود خواسته خواهان به دعوی رسیدگی می‌کنند به عبارت دیگر، دادگاه دعوی را فقط با توجه به صورتی که مدعی برای آنان قائل است مورد رسیدگی قرار می‌دهد و در پرونده‌های مطروح، خواهان به‌خواسته مطالبه وجه ناشی از کسر کالا و صدور قرار تأمین خواسته اقامه دعوی کرده است که با این ترتیب موضوع از شمول ماده ۵۱ قانون امور گمرکی خارج می‌باشد، بنابراین رأی شماره ۲۱/۱۰۰/۲۱ شعبه ۲۱ دیوان عالی کشور که با جهات و مبانی فوق‌الاشعار مطابقت دارد، به اکثریت آراء صحیح تشخیص می‌شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.»

۴- رأی ۶۵۵ - ۱۳۸۰/۹/۲۷: «طبق اصل ۱۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و همان‌طوری‌که هیأت عمومی دیوان عالی کشور قبلاً و در رأی وحدت رویه شماره ۵۶۹ - ۱۳۷۰/۱۰/۱۰ اعلام نموده دادگستری مرجع رسمی تظلمات و رسیدگی به شکایات است و صلاحیت مراجع غیر دادگستری صلاحیت عام مراجع دادگستری را منتفی نمی‌نمایند و بر این اساس صلاحیت اداره تحقیق اوقاف در رسیدگی به موضوع تعیین متولی مانع از این نیست که دادگاه عمومی به دعوی مزبور رسیدگی نماید. بنابراین دادنامه شماره ۱۳۷۸/۵/۳۱-۲۲/۲۷۲/۷۸ شعبه ۲۲ دیوان عالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح صحیح تشخیص داده می‌شود. این رأی که به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری صادر گردیده برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

۵- رأی شماره ۷۳۲ - ۱۳۹۳/۱/۱۹: «مطابق ماده ۹۵۶ قانون مدنی اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می‌شود، لذا در صورت نامعلوم بودن تاریخ واقعه فوت یا ادعای خلاف آن، با توجه به آثار حقوقی مترتب بر واقعه فوت، مثل بقا و زوال اهلیت و حقوق قانونی و وراثت، تعیین یا تغییر آن محتاج به رسیدگی قضائی و احراز واقع است و این امر از صلاحیت هیأت حل اختلاف موضوع ماده سوم اصلاحی قانون ثبت احوال خارج و در صلاحیت دادگاه‌های عمومی حقوقی است. بنا به مراتب رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح، قانونی و مورد تأیید است. این رأی به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.»

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۳/۱۰/۵۷/۷۴۳۰: «با عنایت به ماده ۱۰ ق.ا.م.د. ۱۳۷۹ و ماده ۱۵۷ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام، اولاً، تقاضای توقیف عملیات اجرایی و ابطال رأی هیأت حل اختلاف موضوع قانون کار، در دادگاه‌های عمومی و انقلاب قابل پذیرش و رسیدگی نیست. ثانیاً، طبق بند ۲ ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰ و اصلاحات بعدی آن، رسیدگی به شکایات اشخاص حقوق خصوصی از آرای هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما در صلاحیت دیوان عدالت اداری است.»

ماده ۱۱: دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده، در حوزه قضائی آن اقامتگاه دارد و اگر خوانده در ایران اقامتگاه نداشته باشد، در صورتی که در ایران محل سکونت موقت داشته باشد، در دادگاه همان محل باید اقامه گردد و هرگاه در ایران اقامتگاه و یا محل سکونت موقت نداشته ولی مال غیرمنقول داشته باشد، دعوا در دادگاهی اقامه می‌شود که مال غیرمنقول در حوزه آن واقع است و هرگاه مال غیرمنقول هم نداشته باشد، خواهان در دادگاه محل اقامتگاه خود، اقامه دعوا خواهد کرد.

**نظریه مشورتی:**

۱- نظریه شماره ۷/۴۳۴۵- ۱۳۹۰/۱۰/۱۷: «صدر ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، ماده ۴۱ همان قانون را تخصیص داده و مانع رسیدگی دادگاه به لحاظ عدم حضورشان نیست، ولی این امر مانع از تحقق تخلف وکلا نمی‌باشد. در ضمن به موجب بند ۹ ماده ۱۵ قانون نظارت به رفتار قضات مصوب ۱۳۹۰/۷/۱۷ خودداری از اعلام تخلفات وکلای دادگستری به مراجع مربوط، در موارد الزام قانون از سوی قضات تخلف محسوب شده است.»

۲- نظریه ۷/۲۵۶۲- ۱۳۹۱/۱۲/۲۰: «مستفاد از مفهوم ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، چنانچه در اختیار تفویضی به وکلا یا نمایندگان حقوقی اشاره‌ای به اقدامات آنان منفرداً یا مجتمعاً نشده باشد، در این صورت هرکدام از وکلا یا نمایندگان حقوقی تعرفه شده می‌تواند نسبت به تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی مبادرت نماید. لیکن اگر تصریح به اقدام توأمان شده باشد، دادگاه تجدیدنظر ترتیب اثری به تجدیدنظرخواهی احد از وکلا یا نمایندگان حقوقی نخواهد داد.»

۳- نظریه ۷/۹۲/۷۱۷- ۱۳۹۲/۴/۲۲: «در فرض سؤال که خواندگان متفقاً دو وکیل دارند و در وکالت‌نامه تصریحی به اینکه هر یک از وکلا منفرداً حق اقدام دارند نشده باشد اولاً: با توجه به ماده ۶۶۹ قانون مدنی و قسمت اخیر ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ دعوی تجدیدنظرخواهی مطروحه از ناحیه‌ی احد از وکلای مذکور که مستقلاً اقامه نموده قابل پذیرش نیست. ثانیاً: مرجع تصمیم‌گیری در این خصوص دادگاه تجدیدنظر مربوطه است زیرا مورد از موارد نقض دادخواست نیست که امکان صدور قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی به استناد تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون مرقوم از ناحیه بدوی باشد.»

ماده ۴۵: وکیلی که در وکالت‌نامه حق اقدام یا حق تعیین وکیل مجاز در دادگاه تجدیدنظر و دیوان عالی کشور را داشته باشد، هرگاه پس از صدور رأی یا در موقع ابلاغ آن استعفاء و از رؤیت رأی امتناع نماید، باید دادگاه رأی را به موکل ابلاغ نماید در این صورت ابتدای مدت تجدیدنظر و فرجام، روز ابلاغ به وکیل یاد شده محسوب است مگر اینکه موکل ثابت نماید از استعفاء وکیل بی‌اطلاع بوده در این صورت ابتدای مدت از روز اطلاع وی محسوب خواهد شد و چنانچه از جهت اقدام وکیل ضرر و زیانی به موکل وارد شود، وکیل مسئول می‌باشد. در خصوص این ماده، دادخواست تجدیدنظر و فرجام وکیل مستعفی قبول می‌شود و مدیر دفتر دادگاه مکلف است به طور کتبی به موکل اخطار نماید که شخصاً اقدام کرده یا وکیل جدید معرفی کند و یا اگر دادخواست ناقص باشد، نقص آن را برطرف نماید.

مواد قانونی مرتبط:

۱- ماده ۶۷۲ قانون مدنی: «وکیل در امری نمی‌تواند برای آن امر به دیگری وکالت دهد مگر اینکه صریحاً یا به دلالت قرائن، وکیل در توکیل باشد.»

۲- ماده ۶۷۳ قانون مدنی: «اگر وکیل که وکالت در توکیل نداشته، انجام امری را که در آن وکالت دارد به شخص ثالثی واگذار کند هر یک از وکیل و شخص ثالث در مقابل موکل نسبت به خساراتی که مسبب محسوب می‌شود مسئول خواهد بود.»



ماده ۴۶: ابلاغ دادنامه به وکیلی که حق دادرسی در دادگاه بالاتر را ندارد یا برای وکالت در آن دادگاه مجاز نباشد و وکیل در توکیل نیز نباشد، معتبر نخواهد بود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۳۰۰ همین قانون رجوع شود.

ماده ۴۷: اگر وکیل بعد از ابلاغ رأی و قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر و فرجام‌خواهی فوت کند یا ممنوع از وکالت شود یا به واسطه قوه قهریه قادر به انجام وظیفه وکالت نباشد، ابتدای مهلت اعتراض از تاریخ ابلاغ به موکل محسوب خواهد شد.

تبصره: در مواردی که طرح دعوا یا دفاع به وسیله وکیل جریان یافته و وکیل یاد شده حق وکالت در مرحله بالاتر را دارد کلیه آرای صادره باید به او ابلاغ شود و مبدأ مهلت‌ها و مواعد از تاریخ ابلاغ به وکیل محسوب می‌گردد.

نظریه‌ی مشورتی:

۱- نظریه شماره ۱۸/۳۰۷۱۸-۵/۱۳۸۸: «چون طبق مقررات ماده ۴۷ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ ابلاغ دادنامه و سایر اوراق دادرسی به وکیل موضوعیت دارد لذا صرف ابلاغ به موکل کافی نبوده و بایستی به وکیل ابلاغ شود و تاریخ تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ به وکیل محاسبه خواهد شد.»

۲- نظریه شماره ۷/۶۹۱۶ - ۱۳۸۶/۱۰/۱۵: «مواد ۴۴ و ۴۵ و تبصره ماده ۴۷ ق.آ.د.م ۱۳۷۹ مواردی که ابلاغ آراء دادگاه به وکیل معتبر بوده و دارای آثار قانونی است مشخص نموده است و به صراحت این مواد منحصرأ رأی دادگاه است که در صورت دخالت وکیل باید به وی ابلاغ شود و ابلاغ به شخص موکل منشأ آثار قانونی نمی‌باشد. اما درخصوص نظریه کارشناس به لزوم ابلاغ نظریه به وکیل اشاره نشده و ظاهراً ابلاغ نظریه کارشناسی در مواردی که نظریه کارشناس می‌باید به اصحاب دعوی ابلاغ گردد به اصل در دعوی بلامانع به نظر می‌رسد و نمی‌تواند از جهات نقض رأی در مرجع عالی تلقی گردد.»

باب سوم - دادرسی نخستین

فصل اول - دادخواست

❖ مبحث اول - تقدیم دادخواست

ماده ۴۸: شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد. دادخواست به دفتر دادگاه صالح و در نقاطی که دادگاه دارای شعب متعدد است به دفتر شعبه اول تسلیم می‌گردد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۱۴۲ و ۴۰۹ همین قانون رجوع شود.



نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۰/۸/۲۲-۷/۳۹۲۷: «ابطال معاملات موضوع ماده ۴۲۳ قانون تجارت که بعد از تاریخ توقف تاجر ورشکسته انجام شده یک دعوی محسوب می‌شود که طبق ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ شروع به رسیدگی نسبت به آن در دادگاه و صدور حکم در ماهیت دعوی مستلزم تقدیم دادخواست می‌باشد و صدور دستور بر ابطال معامله بدون رعایت ترتیبات قانونی یاد شده و صدور حکم قطعی و اجرائیه فاقد وجاهت و موقعیت قانونی است.»

ماده ۴۹: مدیر دفتر دادگاه پس از وصول دادخواست باید فوری آن را ثبت کرده، رسیدی مشتعل بر نام خواهان، خوانده، تاریخ تسلیم (روز و ماه و سال) با ذکر شماره ثبت به تقدیم‌کننده دادخواست بدهد و در برگ دادخواست تاریخ تسلیم را قید نماید. تاریخ رسید دادخواست به دفتر، تاریخ اقامه دعوا محسوب می‌شود.

ماده ۵۰: هرگاه دادگاه دارای شعب متعدد باشد مدیر دفتر باید فوری پس از ثبت دادخواست، آن را جهت ارجاع به یکی از شعب، به نظر رئیس شعبه اول یا معاون وی برساند.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۶۴ و ۳۹۱ همین قانون رجوع شود.

نظریات حقوقی:

۱- نظریه ۱۳۸۹/۵/۱۷-۷/۲۹۲۸: «با توجه به ماده ۵۰ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ ارجاع پرونده در دادگاه‌های خانواده با رئیس دادگاه شعبه اول و در صورت نبودن ایشان با رئیس شعبه‌ای است که سابقه بیشتر دارد. در هر حال با بودن رئیس دادگاه یا دادرسی ارجاع پرونده توسط مشاور دادگاه صحیح به نظر نمی‌رسد.»

❖ مبحث دوم - شرایط دادخواست

ماده ۵۱: دادخواست باید به زبان فارسی در روی برگ‌های چاپی مخصوص نوشته شده و حاوی نکات زیر باشد:

- ۱- نام، نام خانوادگی، نام پدر، سن، اقامتگاه و حتی الامکان شغل خواهان.
- تبصره - در صورتی که دادخواست توسط وکیل تقدیم شود مشخصات وکیل نیز باید درج گردد.
- ۲- نام، نام خانوادگی، اقامتگاه و شغل خوانده.
- ۳- تعیین خواسته و بهای آن مگر آن که تعیین بهاء ممکن نبوده و یا خواسته، مالی نباشد.
- ۴- تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد.
- ۵- آنچه که خواهان از دادگاه درخواست دارد.
- ۶- ذکر ادله و وسایلی که خواهان برای اثبات ادعای خود دارد، از اسناد و نوشتجات و اطلاع مطلعین و غیره، ادله مثبت به ترتیب و واضح نوشته می‌شود و اگر دلیل، گواهی گواه باشد، خواهان باید اسامی و مشخصات و محل اقامت آنان را به طور صحیح معین کند.
- ۷- امضای دادخواست‌دهنده و در صورت عجز از امضاء، اثر انگشت او.

تبصره ۱- اقامتگاه باید با تمام خصوصیات از قبیل شهر و روستا و دهستان و خیابان به نحوی نوشته شود که ابلاغ به سهولت ممکن باشد.

تبصره ۲- چنانچه خواهان یا خوانده شخص حقوقی باشد، در دادخواست نام و اقامتگاه شخص حقوقی، نوشته خواهد شد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۲ و ۷۸ همین قانون رجوع شود.

۲- اصل ۱۵ قانون اساسی: «زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.»

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۱/۸/۳-۷/۱۵۹۸: «ذکر نام پدر خوانده در دادخواست بدوی از موارد اساسی نمی‌باشد تا عدم رعایت آن باعث صدور اخطار رفع نقص شود.»

۲- نظریه ۱۳۹۱/۵/۱۷-۷/۹۶۶: «مطابق بند ۷ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ امضا دادخواست‌دهنده و در صورت عجز از امضا اثر انگشت او در ذیل دادخواست ضروری و شرط پذیرش و ارجاع آن است. استفاده از فناوری الکترونیکی و مهر امضا به صورت اتوماسیونی یا غیر آن در ذیل دادخواست و نیز لوائح آن در مقررات قانونی معتبر شناخته نشده و سندیت ندارد. نتیجتاً به طریق اولی مهر امضا نماینده مدیرعامل به کیفیت مذکور نیز قابل پذیرش و ترتیب اثر نیست. البته امضای دیجیتال در حدود مقررات قانون تجارت الکترونیکی قابل پذیرش است.»

ماده ۵۲: در صورتی که هریک از اصحاب دعوا، عنوان قییم یا متولی یا وصی یا مدیریت شرکت و امثال آن را داشته باشد در دادخواست باید تصریح شود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۵۹ همین قانون رجوع شود.

آرای وحدت رویه:

۱- رأی ۳۰ - ۱۳۶۴/۱۰/۳: «ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی هشتم دی ماه ۱۳۶۱ که علی‌القاعده رسیدن صغار به سن بلوغ را دلیل رشد قرار داده و خلاف آن را محتاج به اثبات دانسته ناظر به دخالت آنان در هر نوع امور مربوط به خود می‌باشد مگر در مورد امور مالی که به حکم تبصره ۲ ماده مرقوم مستلزم اثبات رشد است به‌عبارت‌آخری صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ و اثبات رشد می‌تواند نسبت به اموالی که از طریق انتقالات عهدی یا قهری قبل از بلوغ مالک شده مستقلاً تصرف و مداخله نماید و قبل از اثبات رشد از این نوع مداخله ممنوع است و بر این اساس نصب قییم به منظور اداره امور مالی و استیفای حقوق ناشی از آن برای افراد فاقد ولی خاص پس از رسیدن به سن بلوغ و قبل از اثبات رشد هم ضروری است بنابراین رأی دادگاه عمومی حقوقی فسا قائم مقام دادگاه مدنی خاص در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص داده می‌شود. این رأی بر طبق ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ برای دادگاه‌ها در مورد مشابه لازم‌الاتباع است.»



❖ مبحث سوم - موارد توقیف دادخواست

ماده ۵۳: در موارد زیر دادخواست توسط دفتر دادگاه پذیرفته می‌شود لکن برای به جریان افتادن آن باید به شرح مواد آتی تکمیل شود:

- ۱- در صورتی که به دادخواست و پیوست‌های آن برابر قانون تمبر الصاق نشده یا هزینه یاد شده تأدیه نشده باشد.
- ۲- وقتی که بندهای (۲، ۳، ۴، ۵، ۶) ماده (۵۱) این قانون رعایت نشده باشد.

نظریات مشورتی:

- ۱- نظریه ۱۳۸۹/۱۰/۷/۶۰۹۸: «با توجه به بند ۱ ماده ۵۳ ق.آ.د.م. ۱۳۷۹، عدم الصاق تمبر مالیاتی وکالت‌نامه نیز یکی از موارد نقص تلقی می‌شود. بنابراین، چنانچه دادخواست توسط وکیل تقدیم شده باشد باید طبق ماده ۵۴ همان قانون عمل شود و در سایر موارد (مثل اینکه وکیل در جریان دادرسی به عنوان وکیل خواهان یا خوانده معرفی شود) چنانچه تمبر قانونی ابطال نگردد وکالت او قابل پذیرش نیست.»
- ۲- نظریه ۱۳۸۹/۸/۱۱-۷/۴۸۴۶: «در فرضی که موضوع دعوی مطالبه وجه چند فقره چک و سفته یا سند ذمه‌ای دیگر است و خواهان یکی از مستندات را ضمیمه نکرده با توجه به بند ۲ ماده ۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مورد فقط نسبت به همان قسمت از دعوی که مربوط به مستند مذکور بوده از موارد نقص محسوب می‌شود که در صورت عدم رفع نقص در مهلت قانونی، دفتر دادگاه فقط می‌تواند نسبت به همان قسمت دعوی قرار رد دادخواست صادر نماید، زیرا موارد مذکور از یکدیگر قابل تفکیک و رسیدگی مستقل می‌باشند و غیرقابل انفکاک نیستند.»

ماده ۵۴: در موارد یاد شده در ماده قبل، مدیر دفتر دادگاه ظرف دو روز نقایص دادخواست را به طور کتبی و مفصل به خواهان اطلاع داده و از تاریخ ابلاغ به مدت ده روز به او مهلت می‌دهد تا نقایص را رفع نماید. چنانچه در مهلت مقرر اقدام به رفع نقص ننماید، دادخواست به موجب قراری که مدیر دفتر و در غیبت مشارالیه، جانشین او صادر می‌کند، رد می‌گردد. این قرار به خواهان ابلاغ می‌شود و نامبرده می‌تواند ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ به همان دادگاه شکایت نماید. رأی دادگاه در این خصوص قطعی است.

مواد قانونی مرتبط:

- ۱- به ماده ۶۶، ۷۲ و ۳۵۰ همین قانون رجوع شود.

نظریات مشورتی:

- ۱- نظریه ۱۳۸۹/۴/۹-۷/۲۲۰۰: «رسیدگی دادگاه بدوی به واخواهی بدون تقدیم دادخواست واخواهی و پرداخت هزینه دادرسی وجاهت قانونی ندارد و قبل از تکمیل، دادگاه با تکلیفی برای رسیدگی مواجه نیست. بنابراین در فرض استعلام چنانچه دادخواست واخواهی از حیث ابطال تمبر یا ضمایم ناقص باشد و واخواه پس از اخطار رفع نقص و انقضا مهلت نسبت به ارتفاع نقص اقدام ننماید مدیر دفتر باید طبق ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به وظیفه قانونی خود عمل کند.»



فصل دوم - آرای قابل تجدیدنظر

ماده ۳۳۰: آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است، مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدیدنظر باشد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۵ همین قانون رجوع شود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۲/۷/۸-۷/۵۷۱۵: «احکام صادره از دادگاه‌های عمومی و انقلاب از حیث قابلیت تجدیدنظرخواهی اعم از اینکه مربوط به اعسار باشد یا مسائل دیگر تابع مقررات مواد ۳۳۰ و بعد قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ است و لذا حکم به قبول اعسار از پرداخت هزینه دادرسی تابع همین مقررات است چنانچه حکم قبول اعسار نسبت به مبلغ تا سه میلیون ریال هزینه دادرسی باشد قطعی و مازاد بر آن قابل تجدیدنظر می‌باشد و قطعیت یا عدم قطعیت احکام صادره در مورد اعسار از هزینه دادرسی تابع میزان هزینه دادرسی و مشمول مقررات ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ است.»

ماده ۳۳۱: احکام زیر قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد:

الف- در دعاوی مالی که خواسته یا ارزش آن از سه میلیون (۳۰۰۰۰۰۰) ریال متجاوز باشد.

ب- کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی.

ج- حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل تجدیدنظر باشد.

تبصره - احکام مستند به اقرار در دادگاه یا مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند قابل درخواست تجدیدنظر نیست مگر در خصوص صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۵ همین قانون رجوع شود.

۲- ماده ۴۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری: «در مواردی که رأی دادگاه توأم با محکومیت به پرداخت دیه، ارش یا ضرر و زیان است، هرگاه یکی از جنبه‌های مزبور قابل تجدیدنظر یا فرجام باشد، جنبه‌های دیگر رأی نیز به تبع آن، حسب مورد قابل تجدیدنظر یا فرجام است.»

آرای وحدت رویه:

۱- رأی شماره: ۶۶۲ - ۱۳۸۲/۷/۲۲: «برطبق ماده ۲۶ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ حکم رد یا قبول اعسار در مورد محکوم‌به قابل استیناف است و به موجب بند(ب) و ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی کلیه احکام صادره در دعاوی غیرمالی قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد. بنا به مراتب و با توجه به غیرمالی بودن دعوی اعسار رأی شعبه دوم دادگاه تجدیدنظر استان همدان که دعوی مذکور را قابل تجدیدنظر دانسته مستنداً به ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به اتفاق آراء اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با قانون تشخیص و تأیید می‌شود. این رأی در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.»



نظریات مشورتی:

- ۱- نظریه ۱۳۸۵/۹/۲۵-۷/۳۶۳: «دعوی به تخریب ملک مسکونی به لحاظ فرسودگی بنا و عدم مقاومت در برابر محرکات خارجی در زمره دعاوی غیرمالی محسوب است زیرا نتیجه رسیدگی به آن و صدور حکم به نفع ذینفع مستقیماً کسب مال نمی‌باشد. بنا به مراتب رأی مذکور مطابق بند ب از ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ قابل تجدیدنظرخواهی است.»
- ۲- نظریه ۱۳۸۴/۱/۲۷-۷/۳۶۲: «احکام صادره از دادگاه بدوی که قابل درخواست تجدیدنظر است در ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ احصاء گردیده که احکام مستند به سوگند از جمله آن موارد نیست و با توجه به این که مقررات فوق‌الذکر از جمله قواعد آمری است و با استفاده از ملاک ماده ۳۶۹ این قانون که مربوط به مرحله فرجام‌خواهی است، حکم مقرر در این ماده را نمی‌توان به مرحله تجدیدنظرخواهی تسری داد زیرا موجب محرومیت محکوم‌علیه بدوی از دسترسی به یک مرحله دادرسی می‌گردد که نص قانونی در این خصوص وجود ندارد بنابراین احکام بدوی هر چند مستند به سوگند صادر شده باشند، در صورتی که وفق مقررات ماده ۳۳۱ قانون یاد شده بالا، قابل درخواست تجدیدنظر باشند، قابل رسیدگی در مرجع تجدیدنظر خواهند بود.»
- ۳- نظریه ۱۳۸۴/۴/۲۲-۷/۲۷۰۰: «با توجه به این که در ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مقنن تنها به ذکر متفرعات دعوی بسنده نموده و تعریفی از آن ارائه ننموده، از سیاق عبارت قانونی می‌توان دریافت که متفرعات دعوی در مقابل اصل دعوی قرار دارد و تشخیص آن جنبه قضائی دارد اما با توجه به این که در ماده ۴۷۹ ق.آ.د.م. ۱۲۱۸، متفرعات دعوی را از قبیل خسارت تلقی نموده بود و ذکر خسارت نیز از باب تمثیل بوده نه حصر، در تفسیر ماده ۳۳۱ قانون مذکور نیز می‌توان همان ملاک را مورد توجه قرار داد. تفاوت بین متفرعات دعوی با دعاوی مرتبط در این است که دعاوی مرتبط اگرچه دارای منشأ واحد هستند اما هرکدام به عنوان دعوی مستقل و جداگانه طرح می‌شود. در حالی که متفرعات دعوی را نمی‌توان به مفهوم دقیق کلمه دعوی تلقی کرد بلکه از امور فرعی و تبعی هستند که در اثر طرح دعوی اصلی خواهان ممکن است استحقاق مطالبه آن‌ها را پیدا کند مانند هزینه دادرسی و حق‌الوکاله و از این قبیل.»
- ۴- نظریه ۱۳۹۰/۷/۱۱-۷/۳۶۱: «شکایت شخص ثالث موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.آ.د.م. دعوی محسوب لیکن با توجه به مدلول ماده ۱۴۷ قانون مذکور بدون رعایت تشریفات ق.آ.د.م. و بدون پرداخت هزینه دادرسی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد اما تصمیم در خصوص مورد مصداق رأی داشته که بایستی به طرفین ابلاغ شود و رأی دادگاه مبنی بر قبول یا رد شکایت شخص ثالث نسبت به توقیف مال منقول یا غیرمنقول در حدود بند ج ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، قابل تجدیدنظر است.»
- ۵- نظریه ۱۳۸۲/۸/۱۴-۷/۶۴۸۳: «با توجه به اینکه ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در مقام بیان احکام قابل تجدیدنظر است و تبصره ذیل آن استثناء بر این موارد است و تجدیدنظرخواهی اصحاب دعوی را محدود می‌کند، مقررات این تبصره باید چنان تفسیر شود که تنها موارد قطعی و غیرقابل تردید را شامل شود. لذا برای دریافت منظور مقنن از عبارت «احکام مستند به اقرار در دادگاه» باید یادآوری شود که این عبارت به جای بند ۵ ماده ۴۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی آمده که مقرر می‌داشت «احکام مستند به اقرار قاطع دعوی در دادگاه» بدین ترتیب، اگر چه حذف «قاطع» از این عبارت ممکن است این تردید را ایجاد نماید که منظور مقنن مطلق اقرار است اما این تردید قابل رفع است. زیرا در ادامه همین تبصره در مورد احکام مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس تصریح شده: «که طرفین رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند» و از این قرینه می‌توان استنباط نمود که در خصوص اقرار نیز این ویژگی موردنظر مقنن بوده و حذف آن ناشی از نحوه نگارش تبصره است نه به جهت این که مقنن این خصوصیت را در اقرار لازم ندانسته است.»



۶- نظریه ۱۳۹۲/۷/۱-۷/۹۲/۱۲۸۷: «اعتراض نسبت به قرار رد دادخواست تجدیدنظر خواهی، موضوع قسمت اخیر تبصره ۱ ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، که از سوی دادگاه بدوی صادر می‌گردد نیز مستلزم تقدیم دادخواست نبوده و باید ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ تقدیم شود. چون این اعتراض به طرفیت فرد یا افرادی مطرح نمی‌شود تا ناگزیر از پاسخگویی به آن‌ها باشد همچنین تابع تشریفات و شرایط شکلی دادخواست تجدیدنظر خواهی نیز نمی‌باشد لذا چنانچه به قرار رد دادخواست تجدیدنظر خواهی اعتراض شود در هر صورت این اعتراض به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌شود. به این جهت صدور مجدد قرار رد دادخواست تجدیدنظر خواهی نسبت به این اعتراض و نتیجتاً حدوث دور و تسلسل موضوعاً منتفی است.»

ماده ۳۳۲: قرارهای زیر قابل تجدیدنظر است، در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل درخواست تجدیدنظر باشد:
الف- قرار ابطال دادخواست یا رد دادخواست که از دادگاه صادر شود. ب- قرار رد دعوا یا عدم استماع دعوا.
ج- قرار سقوط دعوا. د- قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۱/۷/۱۹-۷/۱۴۹۸: «اگرچه اصلح است که دادگاه بدوی در زمان صدور قرار رد دعوی به تمام جهاتی که ممکن است موجب صدور قرار رد دعوی شود توجه و آن را ذکر کند ولی در هر حال چنانچه دادگاه یک یا چند جهت صدور قرار رد دعوی را ذکر نکرده و دادگاه تجدیدنظر جهت یا جهات ذکر شده در قرار رد را غیرموجه تشخیص داده و پرونده را جهت رسیدگی ماهوی به دادگاه بدوی اعاده داده باشد دادگاه بدوی می‌تواند مجدداً به جهات دیگری قرار رد دعوی را صادر نماید.»

ماده ۳۳۳: در صورتی که طرفین دعوا با توافق کتبی حق تجدیدنظر خواهی خود را ساقط کرده باشند تجدیدنظر خواهی آنان مسموع نخواهد بود مگر در خصوص صلاحیت دادگاه یا قاضی صادرکننده رأی.
ماده ۳۳۴: مرجع تجدیدنظر آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه‌ای، دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان می‌باشد.
ماده ۳۳۵: اشخاص زیر حق درخواست تجدیدنظر دارند:
الف- طرفین دعوا یا وکلا و یا نمایندگان قانونی آنها.
ب- مقامات مندرج در تبصره (۱) ماده (۳۲۶) در حدود وظایف قانونی خود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۳۵۷ و ۳۵۹ همین قانون رجوع شود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۱/۹/۳۰-۷/۸۷۰۵: «با توجه به بند ۲ ماده ۱۴۰ قانون مدنی. که عقود و تعهدات را از اسباب تملک برشمرد و مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ همان قانون که لازم‌الاتباع بودن و آثار عقد را بین طرفین و قائم‌مقام آن‌ها مورد تصریح قرار داده و با عنایت به این که با انتقال ملک، خریدار قائم‌مقام قانونی فروشنده تلقی می‌شود و سیاق عبارات مواد ۲، ۳۳۵ و ۳۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مؤید همین استنباط می‌باشد منتقل‌الیه مورد دعوی، قائم‌مقام ناقل آن است و می‌تواند در ادامه جریان دادرسی دخالت نماید مضافاً به اینکه رد دعوی خواهان اولیه به لحاظ اینکه بعداً موضوع دعوی را به دیگری انتقال داده فاقد وجهت قانونی است.»

**فصل سوم - مهلت تجدیدنظر**

ماده ۳۳۶: مهلت درخواست تجدیدنظر اصحاب دعوا، برای اشخاص مقیم ایران بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه از تاریخ ابلاغ یا انقضای مدت واخواهی است.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۱/۳/۲۹-۷/۲۴۱۶: «تعارضی بین مواد ۳۳۶ و ۴۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ وجود ندارد. زیرا ماده ۳۳۶ مهلت تجدیدنظرخواهی را ۲۰ روز مشخص نموده و ماده ۴۴۵ تصریح نموده روز ابلاغ و روز اقدام داخل در مهلت تجدیدنظرخواهی نیست و جزء مدت (۲۰ روز) محسوب نمی‌شود. بنابراین چنانچه دادنامه‌ای که قابل تجدیدنظرخواهی است در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۵ به خوانده مقیم ایران ابلاغ شود و نامبرده دادخواست تجدیدنظرخواهی خود را در تاریخ ۱۳۸۱/۱/۲۶ تقدیم نماید، دادخواست در مهلت مقرر قانونی تقدیم شده و صحیح است.»

۲- نظریه ۱۳۸۶/۸/۵-۷/۵۱۱۰: «تاریخ قطعیت آرای که در مرحله بدوی قانوناً قطعی محسوب می‌شوند، همان تاریخ صدور رأی بدوی است و تجدیدنظرخواهی نسبت به چنین آرای تأثیری در تاریخ قطعیت آن‌ها ندارد. بنابراین رأی صادره در قسمتی که غیرقابل تجدیدنظر اعلام شده از تاریخ صدور رأی قطعی است و در قسمتی که قابل تجدیدنظر اعلام شده چنانچه هریک از اصحاب دعوی، ظرف مهلت مقرر در ماده ۳۳۶ قانون دادرسی مدنی ۱۳۷۹ تقاضای تجدیدنظرخواهی ننماید، با انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی رأی صادره در این قسمت نسبت به وی قطعی می‌گردد.»

ماده ۳۳۷: هرگاه یکی از کسانی که حق تجدیدنظرخواهی دارند قبل از انقضای مهلت تجدیدنظر ورشکسته یا محجور یا فوت شود، مهلت جدید از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار در مورد ورشکسته به مدیر تصفیه و در مورد محجور به قیم و در صورت فوت به وارث یا قائم مقام یا نماینده قانونی وارث شروع می‌شود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- ماده ۴۱۹ قانون تجارت: «از تاریخ حکم ورشکستگی هر کس نسبت به تاجر ورشکسته دعوایی از منقول یا غیرمنقول داشته باشد باید بر مدیر تصفیه اقامه یا به طرفیت او تعقیب کند. کلیه اقدامات اجرایی نیز مشمول همین دستور خواهد بود.»

ماده ۳۳۸: اگر سمت یکی از اشخاصی که به عنوان نمایندگی از قبیل ولایت یا قیمومت و یا وصایت در دعوا دخالت داشته‌اند قبل از انقضای مدت تجدیدنظرخواهی زایل گردد، مهلت مقرر از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که به این سمت تعیین می‌شود، شروع خواهد شد و اگر زوال این سمت به واسطه رفع حجر باشد، مهلت تجدیدنظرخواهی از تاریخ ابلاغ حکم یا قرار به کسی که از وی رفع حجر شده است، شروع می‌گردد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۵۱ همین قانون رجوع شود.

**فصل چهارم - دادخواست و مقدمات رسیدگی**

ماده ۳۳۹: متقاضی تجدیدنظر باید دادخواست خود را ظرف مهلت مقرر به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا به دفتر بازداشتگاهی که در آنجا توقیف است، تسلیم نماید.

هر یک از مراجع یاد شده در بالا باید بلافاصله پس از وصول دادخواست آن را ثبت و رسیدی مشتمل بر نام متقاضی و طرف دعوا، تاریخ تسلیم، شماره ثبت و دادنامه به تقدیم‌کننده تسلیم و در روی کلیه برگ‌های دادخواست تجدیدنظر همان تاریخ را قید کند. این تاریخ، تاریخ تجدیدنظرخواهی محسوب می‌گردد.

تبصره ۱- در صورتی که دادخواست به دفتر مرجع تجدیدنظر یا بازداشتگاه داده شود به شرح بالا اقدام و دادخواست را به دادگاه صادرکننده رأی ارسال می‌دارد.

چنانچه دادخواست تجدیدنظر در مهلت قانونی تقدیم شده باشد، مدیر دفتر دادگاه بدوی پس از تکمیل آن، پرونده را ظرف دو روز به مرجع تجدیدنظر ارسال می‌دارد.

تبصره ۲- در صورتی که دادخواست خارج از مهلت داده شود و یا در مهلت قانونی رفع نقص نگردد، به موجب قرار دادگاه صادرکننده رأی بدوی رد می‌شود.

این قرار ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ در مرجع تجدیدنظر قابل اعتراض است، رأی دادگاه تجدیدنظر قطعی است.

تبصره ۳- دادگاه باید ذیل رأی خود، قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید. این امر مانع از آن نخواهد بود که اگر رأی دادگاه قابل تجدیدنظر بوده و دادگاه آن را قطعی اعلام کند، هریک از طرفین در خواست تجدیدنظر نماید.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۲، ۴۹ و ۴۳۶ همین قانون رجوع شود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۰/۳/۳۱-۷/۲۰۷۱: «با توجه به مواد ۳۳۹ و ۳۴۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در امور حقوقی تجدیدنظرخواهی باید به موجب دادخواست به عمل آید در غیر این صورت قابل ترتیب اثر نیست تفاوتی نیز بین تجدیدنظرخواه زندانی و غیرزندان وجود ندارد مگر آن که ثابت شود تجدیدنظرخواه به فرم دادخواست دسترسی نداشته که در این صورت به منظور حفظ مهلت اعتراضی به تجدیدنظرخواهی مطروحه باید ترتیب‌اثر داده شود و به نحو مقتضی و در صورت رفع عسر و حرج از تجدیدنظرخواه خواسته شود نسبت به ارائه فرم دادخواست اقدام نماید. متذکر می‌گردد تجدیدنظرخواهی متهم از محکومیت‌های مالی که توأم با حکم کیفری صادر می‌شود تابع ماده ۲۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۷۸ و تبصره‌های آن است و نیاز به تقدیم دادخواست ندارد.»

۲- نظریه ۱۳۸۵/۸/۷-۷/۵۸۵۶: «علی‌الظاهر تجدیدنظرخواه از طریق فاکس در فرجه مقرر به رأی دادگاه بدوی اعتراض نموده است و متعاقب آن مبادرت به تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی به نحو کامل نموده هرچند مدیر دفتر دادگاه قانوناً مکلف بوده با وصول اعتراض معترض از طریق فاکس، به تجدیدنظرخواه اخطار رفع نقص نماید تا در فرجه و مهلت مقرر دادخواست و مستثنیات خود را تقدیم دارد. حال که مدیر دفتر به تکلیف قانونی خود عمل ننموده، بنابراین به نظر می‌رسد دادخواست تجدیدنظرخواه را می‌توان داخل در مهلت مقرر تلقی نمود. هرچند برابر سوابق، فاکس و تلگراف به عنوان سند معتبر شناخته نمی‌شود لیکن نظر به اینکه در اوراق فاکس، شماره تلفن و نام فرستنده فاکس با ذکر نام مرجع قید می‌شود، بنابراین چنین فاکسی را می‌توان به عنوان تجدیدنظرخواهی تلقی نمود و تقدیم متعاقب دادخواست تجدیدنظر دلیل بر اصالت فاکس ارسال شده باشد.»



۳- نظریه ۷/۲۸۳۴-۱۰-۱۳۸۸/۵/۱: «ملک در احتساب مهلت مقرر برای تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی، طبق صریح ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ تاریخ وصول به دفتر دادگاه صادرکننده رأی یا دفتر شعبه اول دادگاه تجدیدنظر یا دفتر بازداشتگاهی است که تجدیدنظرخواه در آنجا توقیف است و تاریخ تحویل به پست معتبر نیست.»

۴- نظریه ۷/۴۸۵۰-۱۲/۶-۱۳۹۰/۱۲: «مورد از موارد اصلاح رأی نیست به رغم قید اشتباه «حضور» به جای «غیابی» محکوم علیه در مهلت قانونی حق وخواهی داشته است و مهلت بیست روزه حق وخواهی برای وی محاسبه می‌شود و اگر در این مدت وخواهی نکند مهلت تجدیدنظرخواهی پس از انقضاء مهلت وخواهی محاسبه می‌شود بنابراین اگر درخواست تجدیدنظرخواهی در این مهلت تقدیم شده باشد خارج از مهلت نیست و اگر دادگاه بدوی بدون محاسبه فوق دادخواست تجدیدنظرخواهی را خارج از مهلت دانسته و در اجرای تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ آن را رد کرده است این اشتباه است و با توجه به این که این قرار ظرف مهلت قانونی قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان است دادگاه تجدیدنظر استان در صورت اعتراض به قرار مزبور باید با الغای آن دادخواست تجدیدنظرخواهی را بپذیرد. ثالثاً اگر مهلت اعتراض به قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی منقضی شده باشد، چنانچه بر دادگاه تجدیدنظر محرز شود اشتباه دادگاه باعث وضعیت پیش آمده شده و محکوم علیه به امید داشتن حق وخواهی در مهلت مقرر به قرار مزبور اعتراض نکرده است. چون اشتباه دادگاه نباید باعث تضییع حق محکوم علیه باشد، دادگاه تجدیدنظر استان باید به اعتراض وی رسیدگی کند.»

۵- نظریه ۲۲۸۲-۲۷/۶/۱۳۸۹: «عبارت اعتراض در قسمت اخیر تبصره ۲ ماده ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ ظهیر در معنی مصطلح آن یعنی درخواست دارد و اعتراض به قرار رد دادخواست در مرحله تجدیدنظر که از دادگاه بدوی صادر می‌شود مستلزم تقدیم دادخواست نبوده و باید ظرف ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ تقدیم شود و این اعتراض به طرفیت فرد یا افرادی مطرح نمی‌شود تا مستلزم پاسخگویی آن‌ها باشد و تابع تشریفات و شرایط شکلی دادخواست تجدیدنظرخواهی نیست؛ لذا چنانچه به قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی اعتراض شود در هر صورت این اعتراض به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌شود و به این جهت صدور مجدد قرار رد دادخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به این اعتراض و نتیجتاً حدوث دور و تسلسل موضوعاً منتفی است.»

ماده ۳۴۰: در صورتی که در مهلت مقرر دادخواست تجدیدنظر به مراجع مذکور در ماده قبل تقدیم نشده باشد، متقاضی تجدیدنظر با دلیل و بیان عذر خود تقاضای تجدیدنظر را به دادگاه صادرکننده رأی تقدیم می‌نماید. دادگاه مکلف است ابتدا به عذر عنوان شده که به موجب عدم تقدیم دادخواست در مهلت مقرر بوده رسیدگی و در صورت وجود عذر موجه نسبت به پذیرش دادخواست تجدیدنظر اتخاذ تصمیم می‌نماید.

تبصره - جهات عذر موجه همان موارد مذکور در ذیل ماده (۳۰۶) می‌باشد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۳۰۶ همین قانون رجوع شود.



نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۳/۷/۱۲-۷/۴۹۶۰: «با توجه به مقررات مذکور در مواد ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۴۲ و تبصره یک آن و مواد ۲۴۴ و ۲۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی. ۱۳۷۸ و ماده ۳۳۹ و تبصره‌های ۱ و ۲ آن و ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ آنچه که از سوی قانونگذار مقرر گردیده تا به عنوان تجدیدنظرخواهی به مرجع ذیربط تقدیم شود درخواست یا دادخواست یا تجدیدنظرخواهی در مهلت قانونی است. بنابراین چنانچه تجدیدنظرخواه قبلاً در فرجه قانونی درخواست یا دادخواست تجدیدنظرخواهی خویش را به مرجع مربوط تسلیم نموده باشد لیکن لایحه تکمیلی جهات اعتراض و تجدیدنظرخواهی را که به منظور تفصیل و ارائه توضیحات بیشتر متعاقباً پس از انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی ارسال کرده باشد در این صورت اعتراض وی خارج از مهلت قانونی تلقی نمی‌شود.»

ماده ۳۴۱: در دادخواست باید نکات زیر قید شود:

- ۱- نام و نام خانوادگی و اقامتگاه و سایر مشخصات تجدیدنظرخواه و وکیل او در صورتی که دادخواست را وکیل داده باشد.
- ۲- نام و نام خانوادگی، اقامتگاه و سایر مشخصات تجدیدنظرخوانده.
- ۳- حکم یا قراری که از آن درخواست تجدیدنظر شده است.
- ۴- دادگاه صادرکننده رأی.
- ۵- تاریخ ابلاغ رأی.
- ۶- دلایل تجدیدنظرخواهی.

۴۶- مواد قانونی مرتبط:

۱- به بند ۲ ماده ۵۴ و مواد ۵۱، ۳۴۴ و ۳۴۵ همین قانون رجوع شود.

آرای وحدت رویه:

- ۱- رأی شماره ۱۷۴۰۰ - ۱۳۶۰/۷/۷: «مستنبط از مقررات مواد ۴۹۱ و ۴۹۶ و ۵۳۱ و ۵۳۴ اصلاحی قانون آئین دادرسی مدنی این است که قانون گزار سابقه ابلاغ در مرحله بدوی دادرسی را برای ابلاغ دادخواست‌های پژوهشی و فرجامی کافی ندانسته و مقتضی دانسته است که در هر یک از مراحل دادرسی نشانی اقامتگاه طرف دعوی تعیین شود و از همین نظر است که قانون گذار پژوهش خواه و فرجام خواه را مکلف به تعیین محل اقامت پژوهش خوانده و فرجام خوانده کرده و عدم انجام این تکلیف را در ظرف مدت معین از موارد صدور قرار رد دادخواست‌های پژوهشی و فرجامی قرار داده است بنا به مراتب مزبور دادنامه ۱۳۵۶/۳/۲ - ۲۰۹ شعبه دوم دادگاه شهرستان تهران صحیح و مطابق با موازین قانونی است.
- این رأی بر مبنای ماده سوم از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب یکم مرداد ۱۳۳۷ و در جلسه مورخ ۱۳۶۰/۴/۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور صادر گردیده و از طرف دادگاه‌ها باید در مورد مشابه پیروی شود.»
- ۲- این مواد به ترتیب در مواد ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۸۰ و ۳۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ آمده است.

**نظریات مشورتی:**

۱- نظریه ۷/۸۰۷۱-۱۳۸۲/۱۱۳: «طبق بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ خواهان باید کلیه مدارک خود را ضمیمه دادخواست نماید و خوانده نیز مطابق ماده ۹۶ همین قانون باید کلیه مدارک خود را در جلسه دادرسی نخستین حاضر نماید و لذا در مرحله بدوی ارائه دلیل جدید قابل پذیرش نیست در مرحله تجدیدنظر، طبق ماده ۳۴۱ قانون مورد بحث تجدیدنظرخواه باید نکات مندرج در بندهای ۱ تا ۶ را در دادخواست قید نماید. در بند ۶ این ماده به تجدیدنظرخواه اجازه داده شده دلایل تجدیدنظرخواهی را ذکر کند. ممکن است از جمله دلایل تجدیدنظرخواهی دلایل جدیدی باشد که در مرحله بدوی اقامه نشده در این صورت تجدیدنظرخوانده نیز حسب مقررات ماده ۳۴۶ قانون یاد شده ضمن پاسخ به لایحه تجدیدنظرخواهی دلایلی در رد دلیل تجدیدنظرخواه ارائه دهد.»

ماده ۳۴۲: هرگاه دادخواست‌دهنده عنوان قیمومت یا ولایت یا وصایت یا وکالت یا مدیریت شرکت و امثال آنرا داشته باشد، باید رونوشت یا تصویر سندی را که مثبت سمت او می‌باشد، پیوست دادخواست نماید.

ماده ۳۴۳: دادخواست و برگ‌های پیوست آن باید در دو نسخه و در صورت متعدد بودن طرف به تعداد آنها به علاوه یک نسخه باشد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۶۰ همین قانون رجوع شود.

ماده ۳۴۴: اگر مشخصات تجدیدنظرخواه در دادخواست معین نشده و معلوم نباشد که دادخواست‌دهنده چه کسی می‌باشد یا اقامتگاه او معلوم نباشد و قبل از انقضای مهلت، دادخواست تکمیل یا تجدید نشود، پس از انقضای مهلت، دادخواست یاد شده به موجب قرار دادگاهی که دادخواست را دریافت نموده رد می‌گردد. این قرار نسبت به اصحاب دعوا ظرف ده روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر، خواهد بود.

تبصره - مهلت مقرر در این ماده و ماده (۳۳۶) شامل موارد نقض مذکور در ماده (۳۲۶) نخواهد بود.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به مواد ۵۶ و ۳۳۹ همین قانون رجوع شود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۷/۲۳۳۷-۱۰/۱۲-۱۳۸۴/۱۰: «در فرض استعلام که در مرحله تجدیدنظرخواهی برای رسیدگی به دعوی اعسار خواهان دعوت شده و مورد شناسایی قرار نگرفته است و در اجرای ماده ۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مدیر دفتر دادگاه قرار رد دادخواست صادر نموده است اقدام آقای مدیر دفتر صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا چون موضوع در مرحله تجدیدنظرخواهی است با ماده ۳۴۴ قانون مرقوم منطبق است برخلاف ماده ۵۶ از قانون مرقوم که اعتراض پیش‌بینی نشده در ماده ۳۴۴ نسبت به اصحاب دعوا ظرف ده روز از تاریخ الصاق به دیوار دادگاه قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر می‌باشد و آقای مدیردفتر طبق ماده مرقوم اقدام خواهد نمود و دعوی تجدیدنظرخواهی نیز مشمول همین مقررات خواهد بود.»



۲- نظریه ۱۳۹۲/۷/۲۳-۷/۹۲/۷۴۲: «اگر معلوم شود که نشانی تجدیدنظر خواه که در دادخواست تجدیدنظر خواهی قید شده نادرست بوده و وی شناسایی نشده است، دادگاه تجدیدنظر باید پرونده را به دادگاه صادرکننده رأی نخستین عودت دهد تا برابر ماده ۳۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ رفتار شود.»

ماده ۳۴۵: هر دادخواستی که نکات یاد شده در بندهای (۲، ۳، ۴، ۵، ۶) ماده (۳۴۱) و مواد (۳۴۲) و (۳۴۳) در آن رعایت نشده باشد به جریان نمی‌افتد و مدیر دفتر دادگاه بدوی ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست، نقایص را به طور تفصیلی به دادخواست دهنده به طور کتبی اطلاع داده و از روز ابلاغ ده روز به او مهلت می‌دهد که نقایص را رفع کند و اگر محتاج به تجدید دادخواست است آن را تجدید نماید، در غیر این صورت برابر تبصره (۲) ماده (۳۳۹) اقدام خواهد شد.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۲/۹/۲۶-۷/۲۱۹۰: «از آنجا که یکی از شرایط قانونی درخواست تجدیدنظر قید جهات درخواست تجدیدنظر در آن است چنانچه از ذکر آن غفلت شده باشد مدیر دفتر باید برای درخواست‌کننده مطابق مقررات ماده ۳۴۵ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ اخطار رفع نقص صادر نماید.»

ماده ۳۴۶: مدیر دفتر دادگاه بدوی ظرف دو روز از تاریخ وصول دادخواست و ضامناً آن و یا پس از رفع نقص، یک نسخه از دادخواست و پیوست‌های آن را برای طرف دعوا می‌فرستد که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ پاسخ دهد، پس از انقضای مهلت یاد شده اعم از این که پاسخی رسیده یا نرسیده باشد، پرونده را به مرجع تجدیدنظر می‌فرستد.

ماده ۳۴۷: تجدیدنظر خواهی از آرای قابل تجدیدنظر که در قانون احصاء گردیده مانع اجرای حکم خواهد بود، هر چند دادگاه صادرکننده رأی آن را قطعی اعلام نموده باشد مگر در مواردی که طبق قانون استثناء شده باشد.

مواد قانونی مرتبط:

۱- به ماده ۱۷۵ همین قانون رجوع شود.

۲- ماده ۴۱۷ قانون تجارت: «حکم ورشکستگی به طور موقت اجرا می‌شود.»

فصل پنجم - جهات تجدیدنظر

ماده ۳۴۸: جهات درخواست تجدیدنظر به قرار زیر است:

الف- ادعای عدم اعتبار مستندات دادگاه.

ب- ادعای فقدان شرایط قانونی شهادت شهود.

ج- ادعای عدم توجه قاضی به دلایل ابرازی.

د- ادعای عدم صلاحیت قاضی یا دادگاه صادرکننده رأی.

ه- ادعای مخالف بودن رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانونی.



ماده ۴۴۹: مواعدی که دادگاه تاریخ انقضای آن را معین کرده باشد در همان تاریخ منقضی خواهد شد.

فصل دوم - دادن مهلت و تجدید موعد

ماده ۴۵۰: مهلت دادن در مواعدی که از سوی دادگاه تعیین می‌گردد، فقط برای یک بار مجاز خواهد بود، مگر در صورتی که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد و یا متقاضی مهلت ثابت نماید که عدم انجام کار مورد درخواست دادگاه به علت وجود مانعی بوده که رفع آن در توان او نبوده است. تبصره - مقررات مربوط به مواعد شامل تجدید جلسات دادرسی نمی‌باشد.

ماده ۴۵۱: تجدید مهلت قانونی در مورد اعتراض به حکم غیابی و تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی و اعاده دادرسی ممنوع است. مگر در موردی که قانون تصریح کرده باشد.

ماده ۴۵۲: مهلت دادن پس از انقضای مواعدی که قانون تعیین کرده، در غیر موارد یاد شده در ماده فوق در صورتی مجاز است که در اعلام موعد سهو یا خطایی شده باشد و یا متقاضی مهلت ثابت نماید که عدم استفاده از موعد قانونی به علت وجود یکی از عذرهای مذکور در ماده (۳۰۶) این قانون بوده است.

ماده ۴۵۳: در صورت قبول استمهال، مهلت جدیدی متناسب با رفع عذر که در هر حال از مهلت قانونی بیشتر نباشد تعیین می‌شود.

باب هفتم - داوری

ماده ۴۵۴: کلیه اشخاصی که اهلیت اقامه دعوا دارند می‌توانند با تراضی یکدیگر منازعه و اختلاف خود را خواه در دادگاه‌ها طرح شده یا نشده باشد و در صورت طرح در هر مرحله‌ای از رسیدگی باشد، به داوری یک یا چند نفر ارجاع دهند.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۹۰/۷/۳۵۰۶-۷/۳۵۰۶: «طرح دعوی ابطال شرط داوری مندرج در قرارداد و رسیدگی به آن منع قانونی ندارد و پرداختن به این موضوع منوط به صدور رأی داوری نیست، وقتی که یکی از طرفین دعوی مدعی است که شرط داوری مندرج در قرارداد باطل است و در این خصوص طرح دعوی می‌کند، فی‌الواقع می‌خواهد قبل از ارجاع به داور و مداخله او که مستلزم صرف وقت و هزینه است از انجام این کار جلوگیری کند، مثلاً اگر در قراردادی که یک طرف آن دولت است و بدون رعایت تشریفاتی که در اصل ۱۳۹ قانون اساسی و ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ پیش‌بینی شده حل و اختلافات به داوری ارجاع شده باشد، این شرط به لحاظ مخالفت با قانون قابل ابطال است.»

۲- نظریه ۱۳۸۹/۷/۱۸۷-۷/۴۲۳۴: «برابر ماده ۱۰ قانون مدنی توافقات اشخاص مادامی که مخالف قانون نباشد نافذ و معتبر است، بنابراین چنانچه در فرض سؤال یک طرف تعهد در تغییر و تفسیر و اجرای مفاد قرارداد نظر حقوقی طرف دیگر را برای خود لازم‌الاتباع بداند ملزم به رعایت آن است و این امر داوری محسوب نمی‌شود. داور باید شخص ثالث باشد و مقررات آن در مواد ۴۵۴ الی ۵۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ تعیین شده است.»

۳- نظریه ۱۳۹۰/۱۰/۱۰۷-۷/۴۳۶۱: «مستفاد از ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ و بند ۲ ماده ۴۶۹ همان قانون تعیین یکی از طرفین به‌عنوان داور منتخب صحیح نیست و ذینفع نمی‌تواند به‌عنوان داور تعیین شود.»



ماده ۴۵۵: متعاملین می‌توانند ضمن معامله ملزم شوند و یا به موجب قرارداد جداگانه تراضی نمایند که در صورت بروز اختلاف بین آنان به داوری مراجعه کنند و نیز می‌توانند داور یا داوران خود را قبل یا بعد از بروز اختلاف تعیین نمایند.

تبصره - در کلیه موارد رجوع به داور، طرفین می‌توانند انتخاب داور یا داوران را به شخص ثالث یا دادگاه واگذار کنند.

ماده ۴۵۶: در مورد معاملات و قراردادهای واقع بین اتباع ایرانی و خارجی، تا زمانی که اختلافی ایجاد نشده است طرف ایرانی نمی‌تواند به نحوی از انحاء ملتزم شود که در صورت بروز اختلاف حل آن را به داور یا داوران یا هیأتی ارجاع نماید که آنان دارای همان تابعیتی باشند که طرف معامله دارد. هر معامله و قراردادی که مخالف این منع قانونی باشد در قسمتی که مخالفت دارد باطل و بلااثر خواهد بود.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۳/۹/۱۲-۷/۶۸۵۲: «منظور از «هیأت» مندرج در ماده ۴۵۶ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ با توجه به سیاق عبارت «هیأت داوران» است و لذا قابل تسری به دادگاه‌های خارجی هرچند که با تعدد قاضی تشکیل شده باشند نیست.»

ماده ۴۵۷: ارجاع دعوی راجع به اموال عمومی و دولتی به داوری پس از تصویب هیأت وزیران و اطلاع مجلس شورای اسلامی صورت می‌گیرد. در مواردی که طرف دعوا خارجی و یا موضوع دعوا از موضوعاتی باشد که قانون آن را مهم تشخیص داده، تصویب مجلس شورای اسلامی نیز ضروری است.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۹/۶/۸-۷/۳۳۶۹: «نظر به اینکه اموال در اختیار شهرداری از اموال عمومی بوده و شهرداری نیز از مؤسسات عمومی تلقی می‌گردد لذا شهرداری نیز مشمول مقررات ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ می‌شود.»

نظریه ۱۳۹۰/۵/۲۲-۷/۳۱۶۵: «اگرچه در صورت وجود شرط داوری در قرارداد، طرفین باید اختلافات خود را بدو نزد داور طرح کنند تا داور تعیین شده نسبت به موضوع رسیدگی و اصدار رأی نماید. با این حال چنانچه قرارداد راجع به اموال عمومی یا دولتی باشد با توجه به اصل ۱۳۹ قانون اساسی و ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ ارجاع این قبیل دعاوی به داوری مستلزم تصویب هیأت وزیران و اطلاع مجلس است و الا اصل بر صلاحیت دادگاه صالحه دادگستری است و نسبت به دعوی راجع به اموال عمومی یا دولتی ارجاع به داوری ممکن نیست.»

۲- نظریه ۱۳۹۰/۱۰/۱۰-۷/۴۳۶۱: «در موقوفات عام از آنجا که جزء اموال عمومی محسوب می‌گردد موضوع مشمول ماده ۴۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ است. همچنین مواردی که برابر ماده ۱۴۵ قانون تشکیلات و اختیارات سازمان اوقاف در صلاحیت هیأت تحقیق مقرر در این قانون است قابل ارجاع به داوری نمی‌باشد.»

ماده ۴۵۸: در هر مورد که داور تعیین می‌شود باید موضوع و مدت داوری و نیز مشخصات طرفین و داور یا داوران به طوری که رافع اشتباه باشد تعیین گردد. در صورتی که تعیین داور بعد از بروز اختلاف باشد، موضوع



اختلاف که به داوری ارجاع شده باید به طور روشن مشخص و مراتب به داوران ابلاغ شود. تبصره - قراردادهای داوری که قبل از اجرای این قانون تنظیم شده‌اند با رعایت اصل یکصد و سی و نهم (۱۳۹) قانون اساسی تابع مقررات زمان تنظیم می‌باشند.

نظریات مشورتی:

۱- نظریه ۱۳۸۱/۵/۲۷-۷/۲۱۹۸: «در صورتی که مقررات زمان تنظیم قرارداد داوری، موجد یک حق مکتسب برای یکی از طرفین باشد قانون مؤخرالتصویب مثل قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ نمی‌تواند نافی آن باشد، مثلاً هرگاه امری در قانون زمان تنظیم قرارداد داوری قطعی یا قابل تجدیدنظر بوده ولی حکم آن در قانون بعدی برعکس باشد با این که قانون قبلی منسوخه است مع الوصف به موجب تبصره ماده ۴۵۸ قانون یاد شده به جهت رعایت حق مکتسبه ناشی از قانون سابق آن هم صرفاً از آن جهت بایستی به قانون سابق توجه شود، هر چند که در رسیدگی به موضوع آن حق بر طبق قواعد شکلی قانون مؤخرالتصویب عمل خواهد شد.»

۲- نظریه ۱۳۸۵/۹/۵۷/۶۶۸۳: «با توجه به این که اثر قانون نسبت به آتیه است و با توجه به تبصره ذیل ماده ۴۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته قراردادهای داوری که قبل از اجرای این قانون تنظیم شده‌اند با رعایت اصل ۱۳۹ قانون اساسی تابع مقررات زمان تنظیم می‌باشند.»

ماده ۴۵۹: در مواردی که طرفین معامله یا قرارداد متعهد به معرفی داور شده ولی داور یا داوران خود را معین نکرده باشند و در موقع بروز اختلاف نخواهند و یا نتوانند در معرفی داور اختصاصی خود اقدام و یا در تعیین داور ثالث تراضی نمایند و تعیین داور به دادگاه یا شخص ثالث نیز محول نشده باشد، یک طرف می‌تواند داور خود را معین کرده به وسیله اظهارنامه رسمی به طرف مقابل معرفی و درخواست تعیین داور نماید و یا نسبت به تعیین داور ثالث تراضی کند. در این صورت طرف مقابل مکلف است ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه داور خود را معرفی و یا در تعیین داور ثالث تراضی نماید. هرگاه تا انقضای مدت یاد شده اقدام نشود، ذی‌نفع می‌تواند حسب مورد برای تعیین داور به دادگاه مراجعه کند.

ماده ۴۶۰: در مواردی که مقرر گردیده است حل اختلاف به یک نفر داور ارجاع شود و طرفین نخواهند یا نتوانند در انتخاب داور تراضی نمایند و نیز در صورتی که داور یکی از طرفین فوت شود، یا استعفا دهد و طرف نامبرده نخواهد جانشین او را معین کند و یا در هر موردی که انتخاب داور به شخص ثالث واگذار شده و آن شخص از تعیین داور امتناع نماید یا تعیین داور از طرف او غیرممکن باشد، هر یک از طرفین می‌توانند با معرفی داور مورد نظر خود به وسیله اظهارنامه از طرف مقابل درخواست نمایند که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اظهارنامه نظر خود را در مورد داور واحد اعلام کند و یا حسب مورد در تعیین جانشین داور متوفی یا مستعفی یا داوری که انتخاب او وسیله ثالث متعذر گردیده اقدام نماید. در صورتی که با انقضای مهلت، اقدامی به عمل نیاید، برابر قسمت اخیر ماده قبل عمل خواهد شد.

ماده ۴۶۱: هرگاه نسبت به اصل معامله یا قرارداد راجع به داوری بین طرفین اختلافی باشد دادگاه ابتدا به آن رسیدگی و اظهار نظر می‌نماید.

ماده ۴۶۲: در صورتی که طرفین نسبت به دادگاه معینی برای انتخاب داور تراضی نکرده باشند، دادگاه صلاحیت دار برای تعیین داور، دادگاهی خواهد بود که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد.



- ۷- نظریه ۱۳۹۱/۱/۲۳-۷/۷۳: «دین موضوع ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مطلق بوده و شامل هر نوع دینی است که بر ذمه مدیون استقرار یافته است (دین مذکور باید از نوع وجه رایج باشد) و تفاوتی میان دیونی که دارای منشأ مختلف می‌باشد وجود ندارد.»
- ۸- نظریه ۱۳۹۱/۸/۳-۱۶۰۳: «با توجه به ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ محکومیت خواننده به پرداخت خسارت موضوع این ماده باید از نوع دین و از نوع وجه رایج باشد در خصوص مورد استعلام که خسارت مربوط به جبران زیان‌های وارد شده بر اثر حریق غیر عمدی مغازه می‌باشد هر چند خسارت مذکور با وجه رایج تعیین شود مشمول ماده ۵۲۲ قانون مذکور نمی‌گردد.»
- ۹- نظریه ۱۳۹۱/۱۰/۱۲-۷/۲۰۵۴: «در صورتی که ادارات دولتی و شهرداری‌ها وجوه اضافه از افراد دریافت نمایند، با تقاضای صاحب وجه باید نسبت به استرداد آن اقدام نمایند؛ لذا در صورت امتناع از استرداد، صاحب وجه می‌تواند با تقدیم دادخواست نسبت به دریافت اصل وجه، خسارت تأخیر تأدییه را نیز مطالبه نماید. لیکن صدور حکم علیه مراجع دولتی یا شهرداری‌ها به پرداخت خسارت تأخیر تأدییه منوط به احراز شرایط مندرج در صدر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ است.»
- ۱۰- نظریه ۱۳۹۲/۵/۲۳-۷/۲/۹۳۶: «در فرض سؤال که به استناد قانون ممنوعیت قلع ساختمان‌های آموزش و پرورش تابع وزارت آموزش و پرورش مصوب ۱۳۸۵/۷/۴ مجمع تشخیص مصلحت نظام حکم قطعی بر محکومیت آموزش و پرورش به پرداخت بهای ملک در حق مالک صادر گردیده ولی آموزش و پرورش پرداخت مبلغ مذکور را تا مدت پنج سال به تأخیر انداخته دعوی مالک بر مطالبه مابه‌التفاوت بهای زمین با توجه به صدور حکم قطعی در موضوع زمین مختلف فیه مجوز قانونی ندارد ولی مطالبه خسارت تأخیر تأدییه بهای ملک بر اساس مقررات ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ فاقد اشکال است.»
- ۱۱- نظریه ۱۳۹۰/۹/۲۷-۷/۴۲۲۸: «چنانچه قیمت زمین توسط دادگاه مشخص و مورد حکم قرار گرفته باشد با عنایت به این‌که محکوم به در واقع به صورت مشخص وجه رایج تعیین گردیده مورد شمول ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ بوده و مبنای محاسبه خسارت تأخیر تأدییه از تاریخ مطالبه محکوم‌له و امتناع محکوم‌علیه از پرداخت محکوم‌به (قیمت زمین) می‌باشد.»
- ۱۲- نظریه ۱۳۹۱/۶/۶-۷/۱۱۲۶: «پرداخت وجه برات بسته به نوع تعهد مندرج در قرارداد می‌باشد.»
- ۱۳- نظریه ۱۳۹۰/۰۹/۲۷-۷/۴۲۲۸: «چنانچه قیمت زمین توسط دادگاه مشخص و مورد حکم قرار گرفته باشد با عنایت به این‌که محکوم به در واقع به صورت مشخص، وجه رایج تعیین گردیده مورد شمول ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ بوده و مبنای محاسبه خسارت تأخیر تأدییه از تاریخ مطالبه محکوم‌له و امتناع محکوم‌علیه از پرداخت محکوم‌به (قیمت زمین) می‌باشد.»
- ۱۴- نظریه ۱۳۹۱/۶/۶-۷/۱۱۲۶: «پرداخت وجه برات بسته به نوع تعهد مندرج در قرارداد می‌باشد. چنانچه تعهد قرارداد براساس پرداخت وجه برات به ریال باشد، توجهاً به ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ که مطالبه خسارت ناشی از کاهش ارزش پول را مجاز دانسته است، متعهد (واردکننده یا تولیدکننده داخلی) می‌بایستی وجه برات را به ریال به نرخ روز به بانک گشایش‌کننده اعتبار (بانک عامل) پرداخت نماید. ولیکن (واردکننده یا تولیدکننده داخلی) می‌بایستی وجه برات را به پول خارجی باشد با توجه به این‌که پرداخت وجه برات با پول خارجی بنا به مدلول ماده ۲۵۲ ق.ت تجویز شده است و مطابق قسمت آخر بند ج ماده ۲ قانون پولی و بانکی کشور پرداخت تعهدات به ارز با رعایت مقررات ارزی مجاز می‌باشد و با عنایت به بند ۱ ماده ۶۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مبنی بر ارزیابی پول خارجی به نرخ رسمی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و اطلاق ماده ۵۲۲ قانون اخیرالذکر و بالتفاوت به رأی وحدت رویه ۹۰-۱۳۵۳/۱۰/۴ که خسارت تأخیر تأدییه را به پول خارجی نیز تسری داده است، متعهد (بانک عامل) می‌بایستی وجه برات را به پول خارجی به نرخ روز به طرف خارجی (بانک کارگزار) پرداخت نماید.»



- ۱۵- نظریه ۲/۳۴۶-۷/۱۳۹۱/۲۵: «با توجه به اینکه مطالبه دوبرار در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ ذکر شده است، به نظر می‌رسد که استحقاق دریافت خسارت موضوع ماده مذکور از تاریخ مطالبه دین با وجود سایر شرایط است. حال اگر تاریخ مطالبه دین در همان تاریخ سررسید دین باشد از زمان سررسید استحقاق دریافت خسارت هم داده و اگر مثلاً تاریخ مطالبه دین یکسال بعد از تاریخ سررسید باشد این قرینه بر دادن مهلت به بدهکار است. معذک ملاک محاسبه تفاوت فاحش قیمت سالانه، از زمان سررسید دین تا زمان پرداخت آن است که در صورت مطالبه طلبکار، دادگاه با رعایت تناسب تغییر شاخص مزبور، از تاریخ مطالبه دین، آن را نیز مورد حکم قرار خواهد داد و این نظر به عدل و انصاف نزدیک‌تر است قبلاً هم در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ تصریح شده بود در صورتی که راجع به خسارت تأخیر تأدیه قراردادی منعقد نشده باشد، خسارت دیرکرد از تاریخ تقدیم دادخواست (که تاریخ مطالبه است) و یا تاریخ ابلاغ اظهارنامه و یا تاریخ واخواست است.»
- ۱۶- نظریه ۷/۳۵۵۸-۷/۳۸۴/۵/۲۹: «علاوه بر این که طبق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ از جمله شرایط امکان محکومیت محکوم‌علیه به پرداخت دین با محاسبه شاخص سالانه بانک مرکزی، تمکن مدیون است که در مورد ادارات و مؤسسات دولتی با لحاظ ماده واحده قانون نحوه پرداخت محکوم‌علیه دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵/۸/۱۵ شرط تمکن وقتی محقق می‌شود که محکوم‌به در بودجه منظور و پایدار شده باشد، اساساً با لحاظ قسمت اخیر ماده واحده مزبور حتی در صورت تأمین اعتبار در بودجه، اگر مسئول مربوطه از پرداخت محکوم‌به استنکاف نماید، در صورت ثبوت تخلف به انفصال از خدمت دولت محکوم خواهد شد و اگر این استنکاف سبب وارد شدن خسارت به محکوم‌له باشد، مستنکف ضامن خسارت وارده است که با این ترتیب از آن‌جا که کیفیت اجرای احکام قطعی علیه دولت و مؤسسات دولتی یا احکام صادر علیه اشخاص حقوقی و حقیقی حقوق خصوصی متمایز و متفاوتست و اجرای حکم منوط به تأمین اعتبار در بودجه خواهد بود. لذا مستلزم تأدیه خسارت تأخیر تأدیه نمی‌باشد و ضمان خسارت وارده به محکوم‌له متوجه شخص مستنکف است.»
- ۱۷- نظریه ۷/۲۰۸۹-۷/۲۰۸۹/۴/۱۳۸۹: «با اثبات اعسار محکوم‌علیه و صدور حکم به تقسیط محکوم به مالی، دادگاه کل محکوم به را اعم از اصل خواسته و نیز خسارت تأخیر و سایر وجوهانی که در حکم آمده تا همان روز (تاریخ صدور حکم اعسار) محاسبه و سپس با توجه به وضعیت مالی محکوم‌علیه آن را تقسط می‌نماید و چون محکوم‌علیه به علت اعسار (عدم تمکن) محکوم‌به را به اقساط پرداخت می‌کند لذا با توجه به شرایط مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به لحاظ عدم تمکن محکوم‌علیه، مطالبه خسارت از وی جایز نیست.»
- ۱۸- نظریه ۷/۴۶۳۵-۷/۱۱/۱۱/۱۳۹۰: «مطالبه خسارت تأخیر تأدیه طبق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ وقتی جایز است که موضوع دعوی دین و از نوع وجه رایج باشد در فرض سؤال «بهای ملک مورد تملک» مطالبه شده و قیمت روز آن توسط کارشناس تعیین گردیده بنابراین مشمول ماده مذکور نیست، و پس از صدور حکم قطعی دایر بر محکومیت شهرداری به پرداخت وجوه با توجه به ماده واحده قانون راجع به منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۴ شهرداری‌ها مکلفند محکوم‌به را در حدود مقدرات مالی خود از محل اعتبار بودجه سال مورد عمل و یا در صورت عدم امکان از بودجه سال آتی خود پرداخت کنند لذا حتی پس از قطعیت حکم در فرجه قانونی مزبور خسارت تأخیر تأدیه تعلق نمی‌گیرد به عبارت دیگر چون اجرای حکم منوط به تأمین اعتبار در بودجه است لذا مستلزم تأدیه خسارت تأخیر تأدیه در فرجه قانون مزبور نمی‌باشد.»
- ۱۹- نظریه ۷/۵۱-۷/۱۱/۱۳۹۱: «چنانچه اداره دولتی اعتبار و بودجه لازم را برای پرداخت محکوم‌به در مدت مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی نداشته باشد، این امر در حکم عدم تمکن است و با توجه به شرایط مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ خسارت تأخیر تأدیه برای این مدت قابل مطالبه نیست.»



- ۲۰- نظریه ۱۳۹۱/۲/۱۶-۷/۲۸۰: «خسارت تأخیر تأدیه اعم از وجه چک یا سایر محکومیت‌های مالی تا زمان صدور حکم اولیه دایر بر تقسیط محکوم‌به محاسبه می‌شود پس از صدور حکم تقسیط و تعیین اقساط محاسبه خسارت تأخیر تأدیه متوقف می‌گردد. چنانچه محکوم‌علیه از پرداخت اقساط خودداری کند ممکن است به درخواست محکوم‌له در اجرای ماده ۲ ق.ن.ا.م.م. ۱۳۷۷ حبس شود.»
- ۲۱- نظریه ۱۳۹۱/۵/۱-۷/۱۸۴: «نظر به اینکه طبق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ الزام مدیون به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه موکول به تمکن است و حکم اعسار دلالت بر عدم تمکن مدیون می‌نماید نتیجتاً خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ صدور حکم اعسار قابل محاسبه نیست.»
- ۲۲- نظریه ۱۳۹۲/۲/۹-۷/۱۸۳: «صدور حکم اعسار مانع محاسبه تأخیر تأدیه براساس شاخص اعلامی از ناحیه بانک مرکزی نمی‌باشد، ولی وصول آن منوط به رفع اعسار است؛ بنابراین با احراز تمکن و ملائمت محکوم‌علیه از زمان صدور حکم اعسار تا زمان اجراء حکم و وصول محکوم‌به، مطالبه محکوم‌له بر مبنای مذکور قابل استیفاء می‌باشد.»
- ۲۳- نظریه ۱۳۹۲/۲/۱۰-۷/۱۹۹: «چنانچه اداره دولتی اعتبار بودجه لازم را برای پرداخت محکوم‌به در مدت مقرر در قانون نحوه پرداخت محکوم‌به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی نداشته باشد، این امر در حکم عدم تمکن است و با توجه به شرایط مقرر در ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ خسارت تأخیر تأدیه برای این مدت قابل مطالبه نیست.»
- ۲۴- نظریه ۱۳۹۰/۲/۲۱-۷/۱۳۱۰: «نظر به این‌که طبق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ الزام مدیون به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه موکول به تمکن است و حکم اعسار دلالت بر عدم تمکن مدیون می‌نماید نتیجتاً خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ صدور حکم اعسار قابل محاسبه نیست.»
- ۲۵- نظریه ۱۳۹۲/۶/۱۶-۷/۹۲/۱۰۸۴: «اولاً اگرچه حدوث حجر وام‌گیرنده پس از اخذ تسهیلات بانکی خللی به صحت قرارداد که در زمان انعقاد واجد شرایط اساسی صحت معاملات بوده وارد نمی‌کند؛ ولی چون از جمله شرایط مطالبه و استحقاق طلبکار بر خسارت تأخیر تأدیه امتناع مدیون از پرداخت بدهی خود می‌باشد در حالی که انتساب امتناع با دیرکرد به محجور ممکن نیست، لذا از تاریخ حدوث حجر تا تاریخ تعیین قیمت، طلبکار حق مطالبه خسارت تأخیر تأدیه را جرایم دیرکرد بانکی را از محجور ندارد. البته سایر تعهدات مالی محجور به قوت خود باقی است و مطالبه آن‌ها از محل اموال محجور بلاشکال است که عندالافتضاء به طرفیت قیمت وی اقامه دعوی می‌شود. ولی نسبت به ضامنین چون موجب قانونی برای سقوط تعهدات قراردادی ضامنین نیست، لذا تعهدات ضامنین در مورد اصل دین و جرایم و خسارت تأخیر تأدیه (در صورت تعهد) با لحاظ ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به قوت خود باقی است؛ حجر متعهد اصلی سبب زوال تعهدات ضامن نیست. ثانیاً اگر محجوریت‌گیرنده تسهیلات در زمان انعقاد قرارداد محرز شود قرارداد به لحاظ فقدان اهلیت وی باطل و مطالبه سود و ضرر و خسارت تأخیر محجور و ضامنین وی منتفی است.»
- ۲۶- نظریه ۱۳۸۱/۴/۱۰-۷/۲۹۶۶: «تغییر فاحش قیمت امری عرفی است و منظور از تغییر فاحش قیمت تغییری است که عرفاً قابل تسامح نباشد مرجع تشخیص آن نیز به حسب عرف کارشناس مربوطه می‌باشد.»
- ۲۷- نظریه ۱۳۹۱/۱۱/۴-۷/۲۲۲۹: «توافق بر جریمه به‌عنوان وجه التزام تأخیر در تأدیه دین فقط در چارچوب قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۲/۶/۸ با اصلاحات بعدی برای وجوه و تسهیلات اعطایی بانک‌ها پیش‌بینی شده است؛ ولی در تمام دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج است مطالبه و پرداخت خسارت تأخیر تأدیه بر اساس ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ انجام می‌شود و شرط زیاده در تعهدات پولی ربای قرضی محسوب می‌شود. و وجه التزام موضوع ماده ۲۳۰ قانون مدنی ناظر به تعهدات غیرپولی است و قسمت اخیر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ راجع به امکان مصالحه طرفین به نحوه دیگری به نظر ناظر به مصالحه کمتر از شاخص تورم است زیرا مقررات یاد شده تا سقف شاخص تورم امری بوده و توافق بر بیشتر از آن بی‌اعتبار است.»



۲۸- نظریه ۱۳۹۱/۱۲/۲۲-۷/۲۵۸۸: «با توجه به این که محاسبات خسارت تأخیر تأدیه تا زمان اجرای کامل حکم می‌باشد و در فرض سؤال که پس از ارزیابی مال محکوم‌علیه و انجام مزایده اول و دوم مال به فروش نرفته در نتیجه به علت عدم انجام مزایده حکم اجراء نشده است؛ لذا حکم اجراء شده محسوب نمی‌شود و همچنان خسارت تأخیر تأدیه باید محاسبه گردد.»

۲۹- نظریه ۱۳۸۹/۱۲/۲۵-۷/۸۱۰۹: «برابر ماده ۲۶۲ قانون مدنی مشتری که بر فضولی بودن معامله جاهل باشد، حق دارد که برای ثمن و کلیه غرامات به بایع فضولی رجوع کند، صرف‌نظر از آن که عموم و اطلاق واژه غرامات مذکور در این ماده فرض موضوع استعلام را نیز دربرمی‌گیرد. با توجه به اینکه بسیاری از آیات عظام معاصر به لزوم جبران کاهش ارزش پول از سوی مدیون گرچه با اختلاف در تعبیر و استدلال و یا ذکر برخی قیود یا تفصیل فتوی داده‌اند که مبنای تصویب تبصره الحاقی مورخ ۱۳۷۶/۴/۲۹ به ماده ۱۰۸۲ ق.م. و نیز ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ بوده است، بنابراین در فرض استعلام که مشتری مقروض نیز شده است، با قیاس اولویت باید کاهش ارزش ثمن پول پرداختی اگر فعلاً قابل مسامحه نباشد شاخص سالانه اعلامی از سوی بانک مرکزی به عنوان مرجع تخصصی رسمی مربوط جبران شود.»

۳۰- نظریه ۱۳۹۰/۳/۹-۷/۱۵۴۲: «در تمامی دعاوی که موضوع آن دین و از نوع وجه رایجه باشد پرداخت خسارت تأخیر برابر ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به عمل می‌آید اما در معاملات موضوع ماده ۲۳۰ ق.م. طرفین می‌توانند به بیشتر از این میزان توافق کنند و دادگاه نمی‌تواند متعهد را به کمتر از آن محکوم کند.»

۳۱- نظریه ۱۳۹۰/۱۰/۳-۷/۴۲۸۴: «اولاً تعیین تاریخ احتساب خسارت تأخیر تأدیه بعد از صدور رأی از طرف دادگاه مصداق رفع ابهام و اجمال از رأی مذکور را دارد و اگرچه تصمیم دادگاه در مقام رفع ابهام و اجمال از رأی صادره تصمیم اعدادی و اداری محسوب و عدول از آن بلاشکال است ولی عدول از تصمیمات اداری و اعدادی در صورتی ممکن خواهد شد که همان تصمیم دارای ابهام یا اجمال بوده باشد و الا عدول از تصمیمات اعدادی و اداری فاقد ابهام یا اجمال محمل قانونی نخواهد داشت ولو این که قاضی بعدی دادگاه نظر مغایری با قاضی سابق دادگاه در خصوص مورد داشته باشد. بنابراین در فرض استعلام چون با تعیین تاریخ مهلت احتساب خسارت تأخیر تأدیه از رأی صادره رفع ابهام به عمل آمده و تصمیم دادگاه هم در تعیین تاریخ فاقد ابهام می‌باشد لذا مداخله قاضی بعدی دادگاه در قضیه مطروحه جهت تعیین تاریخ دیگری برای احتساب خسارت تأخیر تأدیه فاقد وجهت خواهد بود؛ ثانیاً ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ در مقام تجویز مطالبه خسارت تأخیر تأدیه بوده نه در مقام بیان استحقاق مدعی در مطالبه خسارت تأخیر تأدیه بر این اساس چنانچه طلبکار قبل از تصویب قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ طلب خود را با اقامه دعوی یا به طریق قانونی دیگری مطالبه کرده باشد و دعوی مطروحه بعد از تصویب قانون مزبور منتهی به صدور رأی شده باشد در این حالت تعیین تاریخ احتساب خسارت تأخیر تأدیه موضوع ماده ۵۲۲ قانون مرقوم قبل از تاریخ تصویب قانون یاد شده و از تاریخ اقامه دعوی با مطالبه قانونی طلب قبل از تصویب قانون مزبور بلاشکال بوده و مغایرتی با ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ ندارد.»

۳۲- نظریه ۱۳۸۹/۶/۲۴-۷/۳۶۵۵: «قانون عملیات بانکی بدون ربا مصوب ۱۳۶۲ ناظر بر بانک‌هاست نه صندوق‌های قرض‌الحسنه، اما بانک مرکزی طبق بند ب ماده ۱۱ قانون پولی و بانکی کشور مصوب ۱۳۵۱ بر این گونه مؤسسات نظارت دارد. این مؤسسات حسب مورد مشمول مقررات خاص خود می‌باشند. محاسبه خسارت تأخیر تأدیه به میزان مقرر در قرارداد صندوق قرض‌الحسنه با مشتری مشمول مواد ۵۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی و ۲۳۰ قانون مدنی است. دلیلی بر اینکه صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری از امتیازات خاص بانک‌ها از جمله معافیت از تودیع خسارت احتمالی بابت قرار تأمین خواسته برخوردار باشند، وجود ندارد.»



- ماده ۲۳-** پس از ابلاغ اجرائیه، مدیر اجرا، نام دادورز، را در ذیل اجرائیه نوشته و عملیات اجرایی را به عهده او محول می‌کند.
- ماده ۲۴-** دادورز (مأمور اجرا) بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تأخیر اندازد مگر به موجب قرار دادگاهی که دستور اجرای حکم را داده یا دادگاهی که صلاحیت صدور دستور تأخیر اجرای حکم را دارد یا با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم‌به یا رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرا.
- ماده ۲۵-** هرگاه در جریان اجرای حکم اشکالی پیش آید دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود رفع اشکال می‌نماید.
- ماده ۲۶-** اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود.
- ماده ۲۷-** اختلافات راجع به مفاد حکم همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود.
- ماده ۲۸-** رأی داور که موضوع آن معین نیست قابل اجرا نمی‌باشد. مرجع رفع اختلاف ناشی از اجرای رأی داور دادگاهی است که اجرائیه صادر کرده است.
- ماده ۲۹-** در مورد حدوث اختلاف در مفاد حکم هر یک از طرفین می‌تواند رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق‌العاده رسیدگی و رفع اختلاف می‌کند و در صورتی که محتاج رسیدگی بیشتری باشد رونوشت درخواست را به طرف مقابل ابلاغ نموده طرفین را در جلسه خارج از نوبت برای رسیدگی دعوت می‌کند ولی عدم حضور آنها باعث تأخیر رسیدگی نخواهد شد.
- ماده ۳۰-** درخواست رفع اختلاف موجب تأخیر اجرای حکم نخواهد شد مگر اینکه دادگاه قرار تأخیر اجرای حکم را صادر نماید.
- ماده ۳۱-** هرگاه محکوم‌علیه فوت یا محجور شود عملیات اجرایی حسب مورد تا زمان معرفی ورثه، ولی، وصی، قیم محجور یا امین و مدیر ترکه متوقف می‌گردد و قسمت اجرائیه محکوم‌له اخطار می‌کند تا اشخاص مذکور را با ذکر نشانی و مشخصات کامل معرفی نماید و اگر مالی توقیف نشده باشد دادورز (مأمور اجرا) می‌تواند به درخواست محکوم‌له معادل محکوم‌به از ترکه متوفی یا اموال محجور توقیف کند.
- ماده ۳۲-** حساب مواعد مطابق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی است و مدتی که عملیات اجرایی توقیف می‌شود به حساب نخواهد آمد.
- ماده ۳۳-** هرگاه محکوم‌علیه بازگان بوده و در جریان اجرا ورشکسته شود مراتب از طرف مدیر اجرا به اداره تصفیه یا مدیر تصفیه اعلام می‌شود تا طبق مقررات راجع به تصفیه امور ورشکستگی اقدام گردد.
- ماده ۳۴-** همین که اجرائیه به محکوم‌علیه ابلاغ شد محکوم‌علیه مکلف است ظرف ۱۰ روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد و در صورتی که خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام نماید. هرگاه ظرف ۳ سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارایی خود داده به نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجرائیه متعسر گردیده باشد به حبس جنجهای از ۶۱ روز تا ۶ ماه محکوم خواهد شد.
- تبصره -** شخص ثالث نیز می‌تواند به جای محکوم‌علیه برای استیفای محکوم‌به، مالی معرفی کند.
- ماده ۳۵-** بدهکاری که در مدت مذکور قادر به پرداخت بدهی خود نبوده مکلف است هر موقع که به تأدیه تمام یا قسمتی از بدهی خود متمکن گردد آن را بپردازد و هر بدهکاری که ظرف ۳ سال از تاریخ انقضای مهلت مقرر قادر به پرداخت تمام یا